

نقش اقرار در قانون گذاری

دکتر محمد زروندی رحمانی*

چکیده

اقرار به عنوان نهاد مهم در قوانین حقوق مدنی و کیفری به کرات مورد توجه قرار گرفته است، جزئی از نظام حقوقی کشور ما را تشکیل می دهد. این مقاله ضمن تبیین ارکان چهارگانه اقرار و پرداختن به مباحث تخصصی و ابعاد آن ها، حجیت اقرار را به عنوان امری مسلم و قطعی ارزیابی می نماید. در این رابطه علاوه بر ادله لئی (همانند دوسیره عقلا و متشرعه) ادله لفظی متعددی را نیز می توان مورد استناد قرار داد.

* مدیر گروه فقه و اصول مدرسه عالی تخصصی فقه و اصول، مدرس دروس خارج حوزه.

در کنار این موضوع سایر فروع بحث همانند اقرار برای میت نیز در پایان ارائه
شده است.

واژگان کلیدی: اقرار، مقرر، مقررله، کتاب، عقل

تعریف اقرار

تعریف لغوی: اقرار از لحاظ لغوی مصدر است و از واژه اقرار گرفته شده است. در کتب لغت این واژه به معنای اعتراف و اذعان به حق به کار رفته است. همچنین گفته شده که اقرار ضد و مقابل واژه جحود است. این واژه در لغتنامه معین به معنای بروز دادن و آشکار گفتن دانسته شده و در لغت نامه دهخدا نیز معانی ثابت کردن کسی در کاری و اعتراف و اذعان نمودن برای آن گفته شده است.

تعریف اصطلاحی: اقرار در اصطلاح، چنان که ماده ۱۲۵۹ قانون مدنی بیان نموده، عبارت است از اخبار به حقی برای غیر بر ضرر خود. این تعریف به معنای لغوی اقرار نزدیک است و در واقع از تعریف فقهاء اخذ شده و در عبارت کوتاه فارسی جای گرفته است. البته برخی نیز در تعریف آن گفته اند: اقرار لفظی است که متضمن اخبار از حق واجبی است. همچنین گفته شده که اقرار عبارت است از اخبار به حقی در سابق برای مقررله.

ارکان اقرار

رکن اول: مقرر

پرواضح است که عقلاء برای مقرر که اقرارش حجت است. شرایطی قائل اند؛

از جمله:

الف) بلوغ

برای اثبات شرطیت بلوغ در مُقر به ادله‌ای تمسک شده است که عبارتند از:
۱. سیره عقلاء؛ ۲. سیره متشرعه؛ ۳. اجماع که از سوی بسیاری از فقها ادعا شده است؛ از جمله علامه که در کتاب تذکره، این شرط را به علمای امامیه نسبت می‌دهد.^۴ روایات کثیر در ابواب مختلف، از جمله روایات وارده در مقدمات عبادات.^۵

بنابراین اقرار صبی نافذ نیست؛ اعم از اینکه با اذن ولی باشد یا نباشد، مراهق باشد یا نباشد، ممیز باشد یا نباشد. در این مطالب اختلاف اساسی وجود ندارد. اختلافی که وجود دارد در این است که اگر عملی از صبی مشروع باشد، مثل وصیت به معروف، آیا اقرار به آن نافذ است یا نه؟ برخی آن را نافذ دانسته‌اند از باب قاعده «من ملک شیئاً ملک الاقرار به». وصی ده ساله مالک وصیت است؛ یعنی وصیتش نافذ است، پس اقرارش هم صحیح است.^۶

در مقابل، عدل‌ای منکرند و در مقام استدلال می‌گویند میان صحت وصیت صبی و نفوذ اقرارش تلازمی نیست؛ بنابراین ممکن است عمل صبی صحیح باشد، ولی اقرار به آن باطل باشد.^۷

قانون مدنی در ماده ۱۲۶۲ شرایط اقرار را بیان می‌کند و می‌فرماید: اقرارکننده باید بالغ و عاقل و قاصد و مختار باشد؛ بنابراین اقرار صغیر و مجنون در حال دیوانگی و غیر قاصد و مکره، مؤثر نیست.

از میان حقوق دانان، دکتر امامی اقرار صغیر را در مواردی که قانون حق تصرف در اموال را به او داده، نافذ می‌داند.^۶ ایشان می‌فرماید: پذیرفتن اقرار صغیر ممیز، از نظر عدم اهلیت او در تصرف در اموال و حقوق مالی اش می‌باشد، و در موارد بالا قانون، خود، اجازه تصرف به او را داده و طبق قاعده عقلی، هر کس هر عملی را بتواند انجام دهد، اقرارش نسبت به آن امر معتبر است (من ملک شیئاً ملک الإقرار به) زیرا اقرار صغیر ممیز در موارد بالا، اعتراف به وجود امری است که مقرمی تواند انجام دهد و با قدرت به انجام آن موجب ندارد که اقرار او پذیرفته نشود. مثلاً هرگاه ولی یا قیم صغیر بر کسی دعوی اقامه کند و تسلیم مالی را بخواهد، به عنوان آنکه آن مال را خوانده به مولی علیه او صلح یا هبه کرده و او قبول نموده است، و خوانده اقرار کتبی مولی علیه را ارائه دهد که آن صلح و هبه را قبول ننموده، اقرار او نافذ است؛ زیرا قانون به او اجازه داده که بتواند صلح و هبه را قبول یارد نماید. یا صغیری که ولی یا قیم به او اجازه داده است که تا حدود سه

هزار ریال سیگار از کارخانه بخرد و بفروشد و کارخانه دعوی اقامه کند و از صغیر هزار ریال مطالبه ثمن خرید سیگار بنماید و صغیر اقرار به دین خود کند، اقرار مزبور علیه صغیر معتبر است.

خانم عصمت حیدری نیز در کتاب اقرار مکتوب در امور حقوقی همین قول رای پذیرد.^۸

در مقابل، دکتر لنگرودی اقرار صغیر میز را در هیچ حالتی مؤثر نمی داند، هر چند درباره امری باشد که به حکم قانون در اختیار و صلاحیت او قرار گرفته باشد؛^۹ زیرا به نظر ایشان ماده ۱۲۶۲ قانون مدنی اطلاق دارد و مواد ۸۵ و ۹۶ قانون امور حسبی هیچ تلازمی با صحت اقرار صغیر میزندارند؛ لذا نمی توان به قاعده اذن در شیء اذن در لوازم آن است، متوسل شد؛ زیرا مقصود از لوازم، لوازم لاینفک است، نه هرگونه لوازی.

ب) عقل

دلیل بر شرطیت عقل در مُقَرَّر، همان ادله شرطیت بلوغ است. از جمله آن ادله، حدیث رفع القلم^{۱۰} است که شیخ طوسی (ره) در کتاب مبسوط به آن اشاره می نماید^{۱۱} و از سوی دیگر مجنون، مانند صبی مسلوب العبارة است.

بنابراین اقرار مجنون نافذ نیست؛ اعم از اینکه جنونش دائمی یا ادواری باشد. کما اینکه اقرار سکران حجت نیست؛ اعم از اینکه منشأ مستی، امر حرام باشد یا حلال.^{۱۲}

قانون مدنی در ماده ۱۲۶۲ این شرط را با صراحت بیان می‌نماید، آنجا که می‌گوید: اقرارکننده باید عاقل باشد و اقرار مجنون در حال دیوانگی مؤثر نیست. حقوق دانان می‌گویند: اقرار مجنون ادواری در حال افاقه معتبر و نافذ است؛ چرا که ماده ۱۲۶۲ قانون مدنی می‌گوید: «مجنون در حال دیوانگی»، لذا مجنون ادواری در حال افاقه، فاقد این وصف است و اقرار او صحیح خواهد بود.^{۱۳} دکتر امامی در کتاب حقوق مدنی می‌گوید: چنان که در اعتبار اقرار گذشت، موجب اعتبار اقرار به زیان اقرارکننده آن است که شخص عاقل با توجهی که به معنی گفتار و آثار و نتایج آن دارد، هیچ زمان اقرار به وجود حق برای دیگری به زیان خود نمی‌کند، مگر آنکه آن امر را در واقع موجود و او را ذی حق بداند. بنابراین چنانچه کسی مجنون باشد، توجه به آثار و نتایج گفتار خود ندارد تا گفتارش پذیرفته شود. ولی اقرار مجنون ادواری در حال افاقه معتبر خواهد بود؛ زیرا در حال افاقه مجنون ادواری عاقل شناخته می‌شود. این امر در صورتی است

که مجنون ادواری در حال افاقه کاملاً حالت عادی را به دست بیاورد؛ و الا چنانچه در حال بلاهت یا کجی بگذراند، اقرارش معتبر نیست.^{۱۴}

ج) قصد و اختیار

دلیل بر شرطیت قصد و اختیار افزون بر اجماع،^{۱۵} حدیث رفع است؛^{۱۶} زیرا فقره «رفع ما استکرها علیه» دلالت بر عدم حجیت اقرار غیر مختار دارد.

از سوی دیگر، دلیل عمل و اصلی حجیت اقرار، سیره عقلاء بود و این دلیل در خصوص اقرار از روی اختیار است. از این رو اقرار نائم، مغمی علیه، ساهی، غافل و هازل نافذ نیست؛ زیرا ملاک عدم حجیت اقرار مکره که عبارت است از عدم قصد، در این موارد نیز وجود دارد.

از این مطلب استفاده می شود اگر مقرب به چیزی اقرار کند که قابل فهم نیست یا به عبارت دیگر، اقرار به چیزی که فقهاء در آن مورد اصطلاح خاص دارند و مقرآن رانمی داند و آن مفهوم را قصد نکرده، حجیت نیست.

قانون مدنی نیز در ماده ۱۲۶۲ این شروط را مورد توجه قرار داده و می گوید: اقرار کنند باید... قاصد و مختار باشد؛ بنابراین اقرار... و غیر قاصد و مکره، مؤثر نیست. آن گونه که برخی از حقوق دانان نیز گفته اند، لازمه قصد این است که

اقرارکننده به موضوع اقرار یا مقربه و قوف داشته باشد. به عبارت دیگر، عدم علم و فهم نسبت به مقرر، به موجب عدم تحقق قصد می شود.^{۱۷}

دکتر کاتوزیان در ذیل این ماده می گوید: مقصود از قاصد که در زمره شرایط اقرارکننده آمده، قاصد به اخبار است نه انشاء؛ یعنی اقرارکننده باید به آنچه که می گوید قاصد باشد؛ گفتار به هزل و شوخی و تعارف، اثر حقوقی ندارد و حتی را بر عهد گوینده ثابت نمی کند.^{۱۸}

همچنین از موجبات فقدان قصد، مستی، بیهوشی و خواب است. ماده ۱۹۵ قانون مدنی در این باره می گوید: «اگر کسی در حال مستی یا بیهوشی یا در خواب معامله نماید، آن معامله به واسطه فقدان قصد باطل است». پس طبق صریح این ماده، این سه مورد از مصادیق فقدان قصد هستند.

در خصوص اینکه اگر اه چگونه تحقق می یابد، ماده ۲۰۲ قانون مدنی مقرر می دارد: «اگر اه به اعمالی حاصل می شود که مؤثر در شخص باشعوری بوده و او را نسبت به جان و مال یا آبروی خود تهدید کند، به نحوی که عادتاً قابل تحمل نباشد». همچنین ماده ۲۰۶ قانون مدنی اضطرار را از موجبات اکره نمی داند و می گوید: «اگر کسی در نتیجه اضطرار اقدام به معامله کند، مکره محسوب نشود و

معامله اضطراری معتبر خواهد بود. حال اگر کسی در حالت اضطرار اقرار به امری نماید، با توجه به ملاک ماده فوق و چون قوانین مادر این باره صحبتی به عمل نیآورده‌اند و اضطرار از جمله علل و موجبات معلولیت قصد و رضا شناخته‌اند و با توجه به اینکه اصل حکومت و نفوذ اقرار اصلی عام و مطلق است و جز در موارد منصوص بی‌اثر نمی‌تواند بود، این نتیجه به دست می‌آید که اقرار ناشی از اضطرار درست و علیه اقرار کنند حجت است.^{۱۹}

دکتر امامی می‌گوید: در مورد اعمال اگر آه آمیز، سن و شخصیت و اخلاق و مرد یا زن بودن شخص باید در نظر گرفته شود. ایشان در ادامه می‌فرماید: ولی چنانچه کسی در نتیجه اضطرار اقرار به امری بنماید، اقرارش صحیح و معتبر است و این حکم را مستنبط از ماده «۲۰۶» ق.م می‌داند که می‌گوید: «اگر کسی در نتیجه اضطرار اقدام به معامله کند، مکره محسوب نشد و معامله اضطراری معتبر خواهد بود.» مانند آنکه در دعوی کسی که بر دیگری اقامه نموده و مطالبه مبلغی می‌کند، خواند برای آنکه ناچار است مبلغ دیگری از طرف خود قرض بگیرد، اقرار به صحت دعوی خواهان می‌نماید. همین طور با استنباط از ماده «۲۰۸» ق.م، هرگاه کسی به مجرد خوف از دیگری بدون آنکه از طرف

او تهدید شده باشد، اقرار به امری بنماید، اقرارش نافذ است. بنابراین در دو مورد بالا اثبات اضطرار و خوف از طرف مقر، اقرار را از اعتبار نمی اندازد؛ ولی این امر مانع از آن نخواهد بود که مقر ثابت کند که اقرار او برخلاف واقع بوده است.^{۲۰}

(د) قدرت تصرف مقر در مورد مقرّبه

دلیل بر این شرط عبارت است از ادله بطلان تصرفات مالی مجبور. بنابراین اقرار مجبور چون تصرف مالی است، حجت نیست.

فقهاء مجبور را به دو قسم تقسیم کرده اند:

مجبور از باب سفه

مجبور از باب افلاس

هر يك از این دو مصداق فروعاً دارد که تفصیل آن از حوصله این نوشته خارج است. از جمله اینکه اگر مجبور اقرار کند به چیزی که يك اثرش تصرف مالی و يك اثرش غیر تصرف مالی است، مثلاً اقرار به سرقت کند، اینجا نسبت به تصرف مالی اقرارش نافذ نیست؛ ولی نسبت به حد اقرارش نافذ است؛ زیرا ملازمه ای میان ضمان مال و اجراء نیست و این دو قابل تفکیک اند.

قانون مدنی در مواد ۱۲۶۳ و ۱۲۶۴ به بیان این شرط پرداخته و در ماده نخست می‌گوید: «اقرار سفیه در امور مالی مؤثر نیست». همچنین در ماده بعدی می‌گوید: «اقرار مُفلس و ورشکسته نسبت به اموال خود بر ضرر دیگران نافذ نیست». دکتر کاتوزیان در ذیل ماده ۱۲۶۳ ق.م.می‌گوید: مفهوم مخالف ماده ۱۲۶۳ ق.م. این است که اقرار سفیه در امور غیر مالی (مانند طلاق و نکاح و نسب) مؤثر است؛ هرچند دارای آثار مالی باشد.^{۲۱} البته دکتر دولتشاهی با این نظر مخالف هستند.^{۲۲}

دکتر امامی نیز در این خصوص می‌گوید: کسی که به واسطه سفیه ممنوع از تصرف در اموال و حقوق مالی خود می‌باشد، اقرار او نسبت به آنها معتبر نخواهد بود؛ زیرا به دستور ماده «۱۲۶۳» ق.م. «اقرار سفیه در امور مالی مؤثر نیست»، ولی در اموری که راجع به اموال و حقوق مالی او نمی‌باشد و از انجام آن ممنوع نیست، مانند طلاق اگرچه خلع و مبارات باشد و یا امور راجع به کار یا پیشه که به دستور ماده «۸۵» ق. امور حسبی ولی و قیم به او اجازه داده، اقرار سفیه معتبر است و همچنین است نسبت به قبول هبه و صلح بلاعوض؛ زیرا کسی که امری را بتواند انجام دهد اقرارش نسبت به آن پذیرفته می‌شود. در صورتی که مجبوراً اقرار

به امری نماید که اقرار او معتبر است، هرگاه مورد اقرار او ملازمه با امر دیگری دارد که دارای جنبه مالی می باشد، باید بر آن بود که اقرار او فقط نسبت به اصل مورد اقرار معتبر است و نسبت به ملازم آن مؤثر نمی باشد. مثلاً هرگاه سفیهی اقرار به زوجیت دائمه زنی نماید، اقرار او فقط نسبت به زوجیت معتبر است و نسبت به مهر المسمی مذکور در عقد که جنبه مالی دارد، دارای اعتبار نخواهد بود.^{۲۳}

دکتر مدنی در توضیح مواد ۱۲۶۴ و ۱۲۶۵ قانون مدنی می گوید: اولاً، ورشکسته و مدعی ورشکستگی در اقرار نوعی ممنوعیت دارند. ثانیاً، عدم تأثیر اقرار آنان مربوط به امور مالی است و در غیر امور مالی مانند نسب سرایت ندارد. ثالثاً، بی اثر بودن اقرار وقتی است که متضمن ضرر طلبکاران باشد. لکن چنانچه اقرار، زیانی به حقوق آنها نداشته باشد، نافذ است. لذا وقتی ادعای ورشکستگی رد شود، اقرار نافذ است. رابعاً، اقرار شخص ورشکسته برخلاف اقرار صغیر و مجنون دائمی باطل نیست. قانون گذار اصل اقرار را صحیح دانسته، اما برای اینکه با اقرار به زیان بستانکاران سوء استفاده نشود، به حمایت از آنان برخاسته است.^{۲۴}

ه) عدالت

از کلام برخی از فقها استفاده می‌شود که عدالت در مقرر شرط است. ابن زهره در کتاب غنیه^{۲۶} فاسق را غیر رشید می‌داند و غیر رشید نیز اقرارش مسموع نمی‌باشد. همچنین شیخ در مبسوط می‌فرماید: ^{۲۶}ولکن حق این است که عدالت شرط نیست؛ زیرا ادله حجیت اقرار اطلاق دارد و فاسق را شامل می‌شود.^{۲۷} افزون بر آن، برخی بر نفوذ اقرار فاسق ادعای اجماع کرده‌اند.^{۲۸} قانون نیز به این شرط اشاره‌ای نکرده و حقوق دانان پیرامون آن سخنی نگفته‌اند که این سکوت، نشانگر این است که این شرط را در مورد مقرر نپذیرفته‌اند.

رکن دوم: مقررله

فقهاء برای مقررله که یکی از ارکان اقرار است، اموری را شرط کرده‌اند که عبارتند از:

الف) اهلیت و استحقاق تملك

مقررله باید قابلیت تملك را داشته باشد؛ زیرا با عدم این شرط اقرار لغو خواهد بود. به عبارت دیگر، حقیقت اقرار عبارت است از اخبار از تحقق اشتغال ذمه مقرر برای مقررله و اگر مقررله قابلیت تملك نداشته باشد، این اخبار کذب است؛

مثل اینکه اقرار کند بر طلب سنگ یا حیوان یا شجر. بلا شک عقلاء در این موارد اقرار را نافذ نمی دانند.

قانون مدنی نیز در ماده ۱۲۶۶ به این شرط تصریح می نماید. قانون گذار در این ماده اهلیت استیفاء را در مورد مقرله شرط نمی داند؛ اما می گوید مقرله باید بر حسب قانون بتواند دارای آنچه به نفع او اقرار شده است، بشود.^{۲۹} به عبارت دیگر، باید اهلیت تمتع داشته باشد.^{۳۰}

فقهاء در این بخش یکی از مصادیق مورد ابتلاء (اقرار برای حمل) را مورد بحث قرار داده اند که مادر ذیل به توضیح آن می پردازیم.

اقرار برای بچه در رحم مادر با شرایطی صحیح است:

۱. بچه به هنگام اقرار، در شکم مادر موجود باشد. شیخ طوسی می فرماید: اقرار برای حمل مشروط است به اینکه حمل به هنگام اقرار موجود باشد و کمتر از شش ماه بعد از اقرار به دنیا بیاید.^{۳۱} صاحب مفتاح الکرامه در مقام توجیه اینکه چرا باید بعد از اقرار کمتر از شش ماه به دنیا بیاید، می فرماید: چون اقل حمل شش ماه است و اگر تولد بعد از شش ماه باشد، ممکن است حمل جدیدی باشد که به هنگام اقرار وجود نداشته است.^{۳۲}

یکی از شرایط مقررله این است که باید موجود باشد. قانون گذار نیز اگرچه صراحتاً این شرط را بیان نکرده، اما از مفاد ماده ۱۲۷۰ ق. م می توان آن را استنباط نمود. در این ماده آمده است: «اقرار برای حمل در صورتی مؤثر است که زن متولد شود». زیرا تنها در این صورت است که حمل موجود فرض می شود و اهلیت تملک حق را دارد. پس می توان نتیجه گرفت که اگر مقررله موجود نباشد، اقرار به سودا و اثری ندارد.

دکتر امامی نیز در این خصوص می گوید: چنان که در ذیل ماده «۱۲۶۶» ق. م. تصریح شده است که مقررله: «... بر حسب قانون باید بتواند دارای آنچه به نفع او اقرار شده است، بشود»، معلوم می گردد که او باید در زمان اقرار موجود باشد. بنابراین هرگاه مقررله کسی باشد که هنوز نطفه او منعقد نشده است، اقرار درباره او معتبر شناخته نمی شود.^{۳۳}

ماده ۱۲۶۷ ق. م^{۳۴} که اقرار به نفع متوفی را مؤثر می داند، به ظاهر مخالف این شرط (موجود بودن مقررله) است؛ اما در واقع این اقرار به سود ترکه است که تا زمان تصفیه کامل آن و پیوستن به دارایی وارثان، دارای شخصیت حقوقی

مستقل است و فرض حقوقی «در حکم مال میت»، کنایه از همین استقلال در برابر دارایی وارثان (مالکان نهایی ترکه خالص) است.^{۳۰}

۲. شرط دوم صحت اقرار برای حمل این است که زنده متولد شود؛ زیرا میت اهلیت تملک ندارد.

در اینجا بحث مفصلی است مبنی بر اینکه زنده به دنیا آمدن، شرط متأخر است برای تملک در حال اقرار یا اینکه حمل مالک نمی شود، مگر بعد از تولد حیا.^{۳۱}

قانون مدنی نیز در ماده ۱۲۷۰ این شرط را صراحتاً بیان نموده، آنجا که می گوید: اقرار برای حمل در صورتی مؤثر است که زنده متولد شود. برخی از حقوق دانان در توجیه شرط مذکور در این ماده بیان نموده اند: زیرا تنها در این صورت است که حمل موجود فرض می شود و اهلیت تملک دارد.^{۳۲} به عبارت دیگر، این شرط فرع بر شرط موجود بودن مقله است که در بند قبلی بیان شد.

۳. برای اقرار به ملکیت حمل، وجه صحیحی برای مالکیت حمل بیان شود؛ مانند اینکه گفته شود سبب اقرار به ملکیت، ارث است یا وصیت. شکی در صحت این فرض نیست،^{۳۳} اما اگر سبب اقرار امر باطلی باشد، مانند

اینکه بگوید وجه و سبب اقرار جنایتی است که از طرف مقرب حمل وارد شده، در این صورت دو قول وجود دارد. عدای همچون فخر المحققین در کتاب ایضاح الفوائد^{۳۹} قائل به بطلان آن و عدای دیگر همچون محقق حلی در شرایع الاحکام،^{۴۰} قائل به صحت آن شده‌اند.

قانون مدنی نیز در ماده ۱۲۶۹ این نکته را مورد توجه قرار داده و می‌گوید: اقرار به امری که عقلاً یا عادتاً ممکن نباشد یا بر حسب قانون صحیح نیست، اثری ندارد. با توجه به این ماده، ظاهراً نظر قانون‌گذار این است که در فرض بیان وجه مالکیت حمل، اگر سبب باطل و غیر معقولی ابراز شود، موجب بطلان اقرار می‌شود. اما در فرض بیان وجه صحیح مثل ارث یا وصیت یا عدم بیان سبب اقرار، اقرار به نفع حمل صحیح می‌باشد.

ب) عدم تکذیب اقرار از سوی مقرله
بدیهی است که اگر مقرله، مقر را تکذیب کند، چنین اقراری از نظر سیره عقلاء حجت و نافذ نیست و مقرله چیزی را بر ذمه مقر نخواهد داشت؛ زیرا تکذیب مقرله خودش اقراری است بر اینکه مال از آن مقر اول است؛ زیرا

تعارض میان دو اقرار واقع می‌شود و با تعارض و تساقط، مال موضوع اقرار، ملك مالك اول می‌شود.

همان گونه که قبلاً بیان شد، تأثیر اقرار به اعتبار آن است که شخص عاقل مختار خبری نمی‌دهد که به زیان او و نفع دیگری باشد، مگر آنکه آن گفتار صحیح باشد. بنابراین عدم تصدیق مقررله هیچ گونه تأثیری در اعتبار اقرار ندارد. این است که هرگاه کسی اقرار به مدیونیت خود به نفع غیر نماید، کشف می‌گردد که غیر دارای حق مزبور می‌باشد؛ ولی هرگاه غیر آن را تکذیب نماید، یعنی خود را ذیحق نداند، اقرار مزبور نسبت به او اثری ندارد؛ زیرا تکذیب کننده با توجه به آثار گفتار خود از عدم وجود حق خبر داده است و شخص عاقل در صورتی که امری را مطابق با واقع نداند، هیچ زمان به زیان خود اقرار نمی‌کند. ماده «۱۲۷۲» ق.م.ی گوید: «در صحت اقرار تصدیق مقررله شرط نیست. لکن اگر مفاد اقرار را تکذیب کند، اقرار مزبور در حق او اثری نخواهد داشت». بنابراین هرگاه کسی اقرار نماید مالی که در تصرف دارد متعلق به شخص معین می‌باشد و شخص مزبور آن را تکذیب کند، مال مزبور از آن هیچ يك شناخته نمی‌شود؛ زیرا مقرپس از اقرار به آنکه مال متعلق به مقررله است، اقرار به عدم مالکیت خود نموده

است و چنانچه مقرله اقرار مقرر را تکذیب نماید، او نیز اقرار به عدم مالکیت خود کرده و گفته هر دو آنها معتبر است و مال مجهول المالك محسوب می گردد.^{۴۱}

دکتر کاتوزیان نیز در این خصوص می گوید: در این فرض اماره ناشی از مخالفت اقرار با واقع با اماره انطباق آن با واقع تعارض می کند و اعتبار اقرار را به سود او از بین می برد.^{۴۲} البته قاعده شرط نبودن تصدیق مقرله در صحت اقرار، در اقرار به نسب کبیر به جهتی که بعداً بیان می شود. مواجهه با استثناء شده است.^{۴۳}

اما به دستور ماده «۱۲۷۴» ق.م: «اختلاف مقر و مقرله در سبب اقرار مانع صحت اقرار نیست»، بنابراین هرگاه کسی از دیگری به وسیله دادخواست یکصد هزار ریال بابت استقراضی که نموده است بخواهد و طرف اقرار کند که آن مبلغ را بابت خرید مال التجاره مدیون می باشد، دادگاه طرف را به پرداخت یکصد هزار ریال محکوم خواهد نمود و اختلاف سبب ادعای خواهان، با سبب مورد اقرار خواند، موجب بلا اثر گردانیدن اقرار نمی شود؛ زیرا اقرار کاشف از وجود حقی برای غیر به زیان مقر می باشد و آن حق دین یکصد هزار ریال است، خواه سبب ذکر شود یا نشود یا آنکه مقر و مقرله با یکدیگر اتفاق یا اختلاف در سبب داشته باشند. ولی باید توجه داشت که در مواردی

ممکن است اختلاف در سبب ناشی از تعدد حق باشد که عدم توجه دادرس به آن، به زیان مقرله خاتمه پیدای نماید؛ زیرا در مورد مثال بالا ممکن است خواهان علاوه بر یکصد هزار ریال مورد ادعاء در دادخواست، معادل همان مبلغ را نیز از بابت خرید مال التجاره طلبکار باشد که بعداً مطالبه خواهد نمود. بنابراین عدم توجه دادرس به اختلاف سبب اقرار، موجب تضییع حق خواهان می‌گردد. لذا باید بر آن بود که ماده ناظر به موردی است که خواهان فقط خود را ذیحق دریك طلب می‌داند.^{۴۵}

بحث دیگری که در اینجا مطرح می‌شود این است که اگر مقرله از تکذیبش برگردد و مقراً تأیید کند، آیا این تأیید پس از تکذیب اثر دارد یا ندارد. وجه عدم اثر این است که تکذیب اول به منزله اقرار است و بعد از تعارض و تساقط اثر ندارد؛ لکن بعضی از فقها^{۴۶} فرموده‌اند بعد از رجوع مقرله از انکارش موضوع اقرار به او داده می‌شود.^{۴۷}

ج) انحصار مقرله

آیا انحصار مقرله دریك فرد شرط است یا تعدد مقرله به صحت اقرار اشکال وارد نمی‌کند؟ نظر دوم صحیح به نظری می‌رسد، مانند اقرار برای جهت؛ بنابراین اگر

مقرله متعدد باشند، موضوع اقرار بین آنها توزیع می شود و اگر مقرله جهت است مثل مساکین، استفسار و در حد امکان تعمیم داده می شود.

دکتر کاتوزیان نیز ذیل ماده ۱۲۷۱ قانون مدنی می گوید: نفوذ اقرار، مقید به دو نفر نیست و نمی توان ادعا کرد که اقرار برای سه نفر یا جمع محصور می باشد از آن اثر ندارد و معیار اصلی، قرار گرفتن در طریق اثبات است نه عدد دو؛^{۴۷} یعنی اگر اقرار بتواند طریق در اثبات اقرار قرار بگیرد، معتبر است؛ و الا اعتباری ندارد.

د) تعیین مقرله

یکی دیگر از شرایط مقرله این است که معلوم باشد نه مبهم؛ بنابراین اقرار به اینکه رجلی از بنی آدم یا خلق الله بر عهده من طلب دارد باطل است؛ زیرا مبهم است و قرعه هم ممکن نیست.^{۴۸} البته برخی از فقهاء گفته اند اقرار صحیح است، همان گونه که اگر مقرله رجلی باشد که او را نمی شناسند، مال مصداق مجهول المالك می شود و باید به حاکم شرع داده شود.^{۴۹}

قانون مدنی نیز در ماده «۱۲۷۱» به بیان این مسئله می‌پردازد و می‌گوید: «مقرله اگر به کلی مجهول باشد اقرار اثری ندارد و اگر فی الجملة معلوم باشد، مثل اقرار برای یکی از دو نفر معین صحیح است».

دکتر امامی می‌گوید: اقرار که یکی از ادله اثبات دعوی به شمار آمده است، زمانی می‌تواند مثبت حق قرار گیرد که بتواند ادعاء مدعی را اثبات کند و آن اقراری است که مقرله آن معلوم باشد. والا هرگاه مقرله به کلی مجهول باشد، نمی‌تواند دلیل بر ادعاء مدعی قرار گیرد. مثلاً هرگاه کسی در دعوائی که اقامه می‌کند، مدعی مالکیت فرشی شود که در تصرف خوانده می‌باشد و آن را از او بخواهد، خوانده چنانچه اقرار کند که فرش نزد پدر او امانت بوده است و او فوت کرده و نمی‌داند مال کیست، اقرار مزبور نمی‌تواند مالکیت خواهان را اثبات کند؛ زیرا ممکن است فرش از آن شخص ثالث باشد و نبودن مدعی دیگری غیر از خواهان، نمی‌تواند قرینه مالکیت او گردد. اما اگر کسی به طرفیت متصرف کتاب خطی، به عنوان مالکیت اقامه دعوی کند و آن را بخواهد، و دیگری به عنوان شخص ثالث وارد دعوی شود و او نیز دعوی مالکیت نماید و مطالبه تسلیم آن را کند و متصرف اقرار نماید که کتاب را غصباً متصرف شده و از آن

یکی از آن دو نفر است و نمی داند متعلق به کدام یک می باشد، اقرار مزبور علیه خواننده معتبر است. زیرا به کلی مجهول نمی باشد و دادگاه باید رسیدگی به اختلاف بین خواهان و شخص ثالث بنماید و هر یک که مالک تشخیص داده شود، حکم به نفع او صادر نماید.^{۶۰}

در خصوص ماده ۱۲۷۱ قانون مدنی چند نکته لازم به ذکر است:

۱. منظور از «اقرار اثری ندارد»، چیست؟ بطلان است یا عدم نفوذ؟ اگر بگوییم منظور بطلان است، با رفع جهل از مقررله نیز این اقرار اثری نخواهد داشت مگر اینکه اقرار مجددی صورت گیرد. اما اگر بگوییم منظور از ماده فوق عدم نفوذ است، با رفع جهل از مقررله با دلایل دیگر، اقرار نافذ می شود، در سوابق فقهی معلوم بودن یا اجمالاً معلوم بودن مقررله شرط صحت اقرار قرار نگرفته، بلکه از مواردی بحث شده که مقررله مبهم باشد که در این صورت با استعلام و استفسار از اقرارکننده ابهام برطرف می شود و اگر امکان اخذ توضیح برای رفع ابهام نباشد مثل فوت مقرر، چنین اقراری باطل است.

می‌توان گفت در ماده ۱۲۷۱ عبارت «اقرار اثری ندارد»، عامداً به کار رفته، چنانچه از طریق پرسش از مقرر، مقرر له مشخص گردید، اقرار مؤثری شود و اگر باز هم مجهول ماند، آن اقرار باطل است.

۲. اگر اقراری واقع شد و فی الجمله مقرر له معلوم بود، یعنی به همان گونه که ماده ۱۲۷۱ قانون مدنی گفته اقرار برای یکی از دو نفر معین بود، چه باید کرد و مقربه را به کدام یک از دو نفر باید داد؟ قانون در خصوص این مورد ساکت است. نظر فقهاء در فرض فوق چنین است که در صورت نبودن اختلاف بین مقرّلهما، مقربه بالمناصفه به آنان تعلق می‌گیرد و در صورت اختلاف، هریک از مقرّلهما می‌تواند از اقرارکننده بخواهد تا سوگند یاد کند که مقربه از آن او نیست. در صورتی که اقرارکننده از یاد کردن سوگند برای یکی از دو نفر امتناع کند، مقربه به همان شخص تعلق می‌یابد و اگر برای هیچ یک سوگند یاد نکند یا برای هر دو سوگند یاد کند مشترکاً مال آن دو می‌شود، زیرا اینان سوگند برای مشخص کردن یکی از دو نفر بوده نه برای اثبات حق، چرا که با صدور اقرار، حق استقرار یافته است.^{۵۱}

رکن سوم: مقربه

یکی از ارکان اقرار، مقربیه و یا موضوع اقرار است که متعلق اقراری باشد. مقربیه عبارت از حقی است که مقر، اخبار به وجود آن برای غیر بر ضرر خود می نماید.^{۶۲} مقربیه دارای اقسامی است. از این رو احکام مقربیه را در ضمن اقسام مختلف آن بیان می کنیم.

الف) اقرار به مال یا حق مالی

شایع ترین نوع اقرار عبارت است از اقرار به امور مالی. فقهاء در صحت این قسم از اقرار اموری را شرط کرده اند؛ از جمله:

قابلیت یا استحقاق تملك مقربیه: بنابراین اگر مقر اقرار کند «علی لزيد مال»، از او استفساری شود؛ اگر آن را به چیزی تفسیر کند که قابلیت تملك ندارد، چه از آن جهت که ارزش تملك را از نظر عرف ندارد مثل پوست موز و جوز بسیار که، و چه از آن جهت که شارع مالکیت آن را اسقاط کرده است، مثل خنزیر و خمر، و چه از آن جهت که مقربیه قابلیت انتفاع دارد ولیکن تملك بردار نیست؛ مثل کلب و مدفوع نجس حیوانات. در تمام این صورت ها اقرار باطل است.

اما اگر متعلق اقرار ملك باشد، ولی مال نباشد مثل يك حبه گندم یا جو، آیا اقرار صحیح است یا نه؟ بعضی گفته اند باطل است چون مال نیست.^{۶۳} ولی برخی

دیگر اقرار را صحیح دانسته‌اند؛ زیرا تصرف در آن بدون اجازه مالک جایز نیست و اگر کسی آن را بردارد، واجب است که به صاحبش رد کند.^{۵۵}

شرط دوم: مقربه باید تحت تصرف مقرب باشد، به گونه‌ای که اقرارش اقرار در ملک دیگری نباشد.^{۵۶}

شرط سوم: مقربه باید ملک مقرب نباشد؛ بنابراین اگر بگوید: «ملکی لزید»، این اقرار صحیح نیست؛ زیرا موجب تناقض است. از یک طرف گفته ملک من و از طرفی گفته است ملک زید. یا بگوید: «حق فی هذا العین لفلان»، باطل است؛ چون حقیقت اقرار اخبار است از مملوک بودن مقربه برای مقرله و این با ملک مقرب بودن تناقض دارد.^{۵۷}

حقوق دانان نیز برای موضوع اقرار شرایطی را ذکر نموده‌اند که به صورت مختصر بیان می‌کنیم:

۱. عقلاً یا عادتاً ممکن باشد: حجیت اقرار به اعتبار آن است که حقیقت را می‌نمایاند و کاشف از واقع می‌باشد. بنابراین چنانچه وجود حق برای مقرله عقلاً یا عادتاً ممکن نباشد، معلوم می‌شود اقرارکننده خلاف واقع گفته است و در چنین صورتی، دلیل کذب اقرار در خود اقرار نهفته است. از این رو ماده «۱۲۶۹، ق. م. می‌گوید:

«اقرار به امری که عقلاً یا عادتاً ممکن نباشد یا بر حسب قانون صحیح نیست، اثری ندارد». به عبارت دیگر، اماره‌ای که اعتبار اقرار مبتنی بر آن است، در صورتی بر صدق اخبار مقرر دلالت می‌کند که موضوع آن ممکن باشد و عقل و عادت آن را محال نبیند.^{۷۷}

۲. بر حسب قانون صحیح باشد: هرگاه حق را که مقرر، اخبار به وجود آن نموده است، قانون شناسد، یعنی قوانین موضوعه کشوری آن را حق ندانند، اقرار به آن معتبر نخواهد بود.^{۷۸} در این رابطه ماده ۱۲۶۹ ق.م.تصریح می‌نماید: اقرار به امری که بر حسب قانون صحیح نیست، اثری ندارد. بنابراین در صورتی که کسی در دادگاه اقرار به دین خود در نتیجه یک عمل حقوقی نماید که بر حسب قانون موضوعه کشوری آن عمل حقوقی باطل باشد (مثل قمار در ایران)، آن اقرار بلا اثر است؛ زیرا تأثیر اقرار متفرع بر صحت مقربه است که قانون آن را بلا اثر شناخته است؛ مثل ماده «۶۵۴، ق.م. که می‌گوید: «قمار و گروندی باطل و دعاوی راجعه به آن مسموع نخواهد بود. همین حکم در مورد کلیه تعهداتی که از معاملات نامشروع تولید شده باشد، جاری است».

دکتر کاتوزیان در این خصوص می‌گوید: ممنوع شرعی در حکم ممنوع عقلی است. یعنی آنچه را قانون ممنوع کند، در جهان حقوق همانند امری است که به حکم ممنوع است.^{۵۹}

۳. مقربه کلی مجهول نباشد: دادگاه زمانی می‌تواند به استناد اقرار، مقرر محکوم و رأی به محکومیت او صادر کند که مورد اقرار مجهول نباشد؛ زیرا نمی‌توان کسی را به انجام امر مجهولی محکوم نمود و طبق مقررات مربوط به اجراء احکام، آن را به موقع به اجراء گذارد؛ مثلاً هرگاه کسی مدعی گردد که یکصد هزار ریال از دیگری طلبکاری باشد و خواند اقرار کند مبلغی که مقدار آن را نمی‌داند به او مدیون است، دادگاه نمی‌تواند خواند را محکوم به خواسته مدعی نماید؛ زیرا به آن اقرار نشده است، و نمی‌تواند او را محکوم به مقدار غیر معین کند یا او را ملزم به توضیح اقرار نماید؛ زیرا طریقی را قانون پیش‌بینی ننموده است. ولی هرگاه مورد اقرار فی الجمله مجهول باشد و بتوان قدر متیقن به دست آورد، اقرار نسبت به آن مقدار معتبر خواهد بود. مثلاً هرگاه کسی که یکصد هزار ریال از دیگری در دادگاه مطالبه می‌نماید، خواند بگوید که محاسباتی با خواهان داشته‌ام و فقط چند هزار تومان آن باقی مانده

است، در این صورت به دو هزار تومان که حداقل جمع در زبان فارسی است، اقرار معتبر خواهد بود؛ زیرا بیش از آن مقدار مورد تردید و مجهول است و اقرار شامل آن نمی شود.^{۶۰}

برخی از حقوق دانان در خصوص این شرط می گویند: تسامح در تعیین موضوع اقرار تا جایی ممکن است که موضوع اقرار قابلیت تعیین را داشته باشد، وگرنه اقرار به مجهول اثری ندارد و دادگاه نه توان اجبار مقرر را دارد و نه می تواند به اجرای مجهول فرمان دهد؛ مگر اینکه قدر متیقنی از گفته های مقرب دست آید، یا تفسیر اراده او دادرس را به معنای روشنی برساند.^{۶۱}

۴. به زیان شخص ثالث نباشد: اقرار عبارت از اخبار به حقی است برای غیر به ضرر خود. بنابراین هرگاه مورد اقرار به زیان شخص ثالث باشد از موضوع اقرار خارج است و نمی تواند دلیل برای مقررله قرار گیرد. ماده «۱۲۶۵» ق.م می گوید: «اقرار مدعی افلاس و ورشکستگی در امور راجعه به اموال خود به ملاحظه حفظ حقوق دیگران منشأ اثر نمی شود تا افلاس یا عدم افلاس او معین گردد».^{۶۲}

۵. از سوی مقرله تکذیب نشود: ماده ۱۲۷۲ قانون مدنی درباره اثر اراده مقرله در نفوذ اقرار می گوید: «در صحت اقرار تصدیق مقرله شرط نیست، لیکن اگر مفاد اقرار را تکذیب کند، اقرار مذکور در حق او اثری نخواهد داشت».

شایسته است در پایان این نکته را نیز ذکر نمایم که اگرچه فقهاء این شرط را جزء شروط مقرله ذکر کرده اند،^{۶۳} اما حقوق دانان این شرط را جزء شروط موضوع اقرار دانسته اند.^{۶۴}

ب) اقرار به حق غیر مالی

یکی از مصادیق مقربیه حق است و اقرار به حق نیز اقسامی دارد؛ از جمله:

حق الله: مانند اقرار به حدی از حدود الهی. بنابراین اگر مقر، به سببی از اسباب حد الهی اقرار کند، مثلاً اقرار به زنا کند حد الهی ثابت می شود و در فقه برای ثبوت برخی از حدود تعدد اقرار لازم است؛ مثلاً چهار بار اقرار در اثبات حد زنا و لواط و مساحقه^{۶۵} یا دو بار اقرار برای اثبات حد سرقت و شرب خمر^{۶۶} یا اینکه تعدد لازم نیست، مانند دیگر حدود الهی.

اقرار به حق الناس: مانند حق الحضانة، حق الشفعة و حق الخيار. حقوق مردمی بایک بار اقرار ثابت می‌شود و تعدد در اقرار لازم نیست، مگر در قتل که موجب قصاص است که بعضی تعدد را شرط کرده‌اند.^{۶۷}

حق مشترک بین حق الله و حق الناس: مانند اقرار به سرقت که هم موجب حق الناس است و باید مورد سرقت به صاحب آن برگرداند شود و هم موجب حق الله، یعنی حد الهی است. در چنین مواردی حق الناس بایک بار اقرار ثابت می‌شود، لکن در مورد اثبات حق الله بین فقهاء اختلاف نظر وجود دارد. بعضی یک بار اقرار را برای اثبات آن کافی دانسته‌اند،^{۶۸} ولی مشهور دو بار اقرار را لازم دانسته‌اند.^{۶۹}

ج) اقرار به امر مبهم

اقرار به امر مبهم جایز است و معلوم بودن آن لازم نیست؛ زیرا اولاً ادله اقرار از این حیث اطلاق دارد. ثانیاً گاهی اصل حق مالی دیگران، معلوم است؛ لکن مقدار آن مجهول است. پس ناگزیر است از اقرار به نحو اجمال و ابهام. بله، بعد از اقرار به نحو ابهام از مقرر استفساری شود. اگر آن را تفسیر کرد به آن اخذ می‌شود و اگر تفسیر نکرد، بعضی گفته‌اند حبس می‌شود تا تفسیر کند^{۷۰} و

برخی دیگر گفته‌اند به صرف عدم تفسیر، مصداق نکول در باب قضا می‌شود و قول مقررله با قسم قبول می‌شود.^{۷۱} فقهاء درباره عناوینی که تفسیرهای مختلف دارد، از جمله مال و شیء کثیر، بحث کرده‌اند.

البته حقوق دانان در این خصوص گفته‌اند که موضوع اقرار نباید به کلی مجهول باشد؛ زیرا دادگاه زمانی می‌تواند به استناد اقرار، مقرر محکوم و رأی به محکومیت او صادر کند که مورد اقرار مجهول نباشد. زیرا نمی‌توان کسی را به انجام امر مجهولی محکوم نمود، و طبق مقررات مربوط به اجراء احکام، آن را به موقع اجراء گذارد. همچنین دادگاه نمی‌تواند او را ملزم به توضیح اقرار نماید؛ زیرا طریقی را قانون پیش‌بینی ننموده است. بله، هرگاه مورد اقرار فی الجمله مجهول باشد و بتوان قدر متیقن به دست آورد، اقرار نسبت به آن مقدار معتبر خواهد بود.^{۷۲}

همچنین در این خصوص گفته شده تسامح در تعیین موضوع اقرار تاجایی ممکن است که موضوع اقرار قابلیت تعیین را داشته باشد، و گرنه اقرار به مجهول اثری ندارد و دادگاه نه توان اجبار مقرر را دارد و نه می‌تواند به اجرای مجهول فرمان

دهد، مگر اینکه قدر متیقنی از گفته‌های مقربه دست آید، یا تفسیر اراده او
دادرس را به معنای روشنی برساند.^{۷۳}

د) اقرار به نسب

یکی از مصادیق «مقربه»، اقرار به نسب است. دلیل بر حجیت اقرار در مورد
نسب افزون بر اطلاق ادلة قاعده اقرار، روایات خاصه‌ای است که در خصوص
اقرار به نسب وارد شده است؛ همانند روایاتی که می‌گوید: اگر کسی در مورد
فرزندى که پدر ندارد اقرار کرد که پدرش است ولو بعد از اقرار، منکر شود،
انکارش پذیرفته نمی‌شود.^{۷۴}

اقرار به نسب نیز اقسامی دارد که در ضمن تبیین اقسام آن، احکام هر يك نیز
بیان می‌شود:

۱. اقرار به ولد: یکی از اقسام اقرار به نسب اقرار به بنوت است و در آن
اموری شرط است:

امکان ابوت در مقرب باشد. بنابراین اقرار کسی که عقیم است یا از نظر سنی در
حدی کوچک یا بزرگ است که فرزندان بودن عادتاً ممکن نیست، صحیح
نمی‌باشد.^{۷۵}

شرع بنوت را نفی نکند، مانند ولد الزنا؛ بنابراین اقرار مقرب به بنوت ولد الزنا صحیح نیست؛ زیرا شارع فرزند را متعلق به زانی نمی داند^{۷۶} یا ولدی که نسبت او از پدرش بالعان سلب شود، اقرار مقرب قبول نمی شود.^{۷۷}

منازعی در ادعای بنوت برای مقرب نباشد.^{۷۸} از باب مثال اگر کنیزی مشترک است بین چند مالک و مولی و فرزندی دارد و هر یک از آنها مدعی اند، اقرار يك نفر ثابت نمی شود؛ بلکه قرعه زده می شود به دلیل روایات مستفیضه.^{۷۹} اقرار به بنوت باید بلا واسطه باشد؛ یعنی فرزند بلا فصل نه نواده و...؛ زیرا ادله ظهور در اقرار ولد نسبت به صلب دارد.^{۸۰}

در اقرار به بنوت اگر اقرار کنند، پدر باشد، طبق نظر همه فقهاء صحیح است. اما اگر مادر باشد، مورد اختلاف است. دلیل منکرین این است که روایات، اختصاص به اقرار پدر دارد.^{۸۱} افزون بر این، زن می تواند بروکلات بینه اقامه کند؛ پس نوبت به اقرار نمی رسد؛ برخلاف پدر که بینه بروطی برایش مقدور نیست.^{۸۲}

شرط دیگر برای حجیت اقرار به بنوت این است که مقرب ورثه ای که نسبت آنها به مقرب مشهور است، نداشته باشد؛ زیرا اگر چنین ورثه ای باشد، اقرار به

بنوت اقرار در حق دیگران بوده، لذا باطل است؛ چراکه ارث فقط برای ورثه‌ای که نسبت آنها مشهور باشد، ثابت است. البته براساس این استدلال، فقط توارث منتفی است، نه دیگر آثار.

۲. اقرار به نسب خویشاوندی (برادری، خواهری یا دایی، عمو، خاله و عمه بودن)؛ از آنجا که چنین اقراری مستلزم ارث بردن اینهاست، شرایطی در صحت این اقرار ذکر شده است که عبارتند از:

در صورتی اقرار در این موارد صحیح است که طرف مقابل این اقرار را تصدیق کند و بر فرض تصدیق، ارث میان مقر و مقرله فقط ثابت است، نه دیگران؛ چون مقتضای ادله همین است.^{۸۳}

شرط دوم اینکه مقر باید وارث دیگری جز مقرله نداشته باشد و الا صحیح نیست؛ زیرا اقرار در این صورت، اقرار در حق دیگران است و ادله حجیت اقرار اختصاص دارد به جایی که اقرار به ضرر دیگران نباشد.

قانون مدنی، ماده «۱۲۷۳»^{۸۴} را به اقرار به نسب اختصاص داده و می‌گوید:

«اقرار به نسب در صورتی صحیح است که:

اولاً: تحقق نسب بر حسب عادت و قانون ممکن باشد.

ثانیا: کسی که به نسب او اقرار شده تصدیق کند، مگر در مورد صغیری که اقرار بر فرزندی او شده به شرط آنکه منازعی در بین نباشد.

قانون مدنی در ماده مزبور متابعت از حقوق امامیه نموده و با عبارتی بسیار شیوا، شرایط اقرار به نسب را چنان که شرح آن در ذیل تذکر داده می شود، بیان کرده است.

اقرار کسی به نسب دیگری که کبیر است، خواه به عنوان فرزند باشد یا خویشاوند، در صورتی که دارای شرایط سه گانه زیر باشد معتبر خواهد بود:

الف) تحقق نسب بر حسب عادت (شرح آن در قسمت اقرار به نسب در حقوق امامیه بیان گردید).

ب) تحقق نسب بر حسب قانون (در حقوق امامیه به جای قانون، شرع گفته شده است که شرح آن گذشت).

ج) تصدیق مقربه (در این امر فرقی نمی نماید که اقرار به نسب فرزندی کبیر بشود یا خویشاوندی دیگر). بنابراین هرگاه در دعوائی که در دادگاه اقامه می شود کسی اقرار به نسب فرزندی کبیر یا خویشاوندی بنماید که بر حسب عادت و قانون تحقق آن ممکن باشد و مقربه نیز تصدیق گفته مقرر بنماید، اقرار او معتبر است و

احتیاج به هیچ گونه دلیل دیگری ندارد و دادگاه حکم به وجود نسب مورد ادعا خواهد داد.^{۸۵}

چنان که ماده بالا حاکی است در اقرار به نسب فرزندی صغیر وضعیت مخصوصی در نظر گرفته شده و آن وجود دو شرط اول و دوم و نبودن منازع است. بنابراین تصدیق «مقرب» صغیر پس از رشد، لازم نمی باشد.

البته در اینکه آیا نبودن منازع فقط در اقرار به نسب فرزند صغیر شرط است یا اینکه در تمام اقرارهای مربوط به نسب، اختلافاتی وجود دارد که برخی از حقوق دانان به آن پرداخته اند.^{۸۶}

منظور از نبودن منازع آن است که کس دیگری مدعی انتساب فرزندی مقرب نباشد^{۸۷} و الا آن دو اقرار بایکدیگر تعارض نموده و بلا اثری گردند و برای اثبات نسب فرزندی «مقرب» به خود، هر يك می تواند به ادله دیگر استناد نماید. با توجه به تصریح این ماده، در مورد اقرار به نسب فرزندی صغیر، تصدیق مقرب پس از کبر لازم نمی باشد و تکذیب او هم مؤثر نخواهد بود. ولی به نظری رسید که مقرب پس از آنکه کبیر شد می تواند به وسیله ادله ابرازی خود کذب یا اشتباه مقرر را به فرزندی او ثابت نماید.^{۸۸} بنابراین هر شخص ذی نفعی

می تواند بر علیه کسی که برای طفلی شناسنامه گرفته و خود را پدر او معرفی نموده اقامه دعوی نماید و بطلان اقرار او را به پدری ثابت کند و تصحیح شناسنامه را بخواهد اگر چه مدعی خود مقرب باشد.^{۸۹}

آنچه قانون مدنی متعرض آن نشد و به ابهام برگزار نموده حدود اعتبار اقرار به نسب می باشد. به نظر می رسد که با دستور ماده ۳، قانون آیین دادرسی مدنی که مقرر داشته در صورتی که قوانین موضوعه کشوری صریح نباشد، دادگاهها باید موافق روح مفاد قوانین موضوعه و عرف و عادت مسلم قضیه را قطع و فصل نمایند، باید بر آن بود که طبق عرف مسلم مذهبی:

۱. در مورد اقرار به فرزند صغیر در صورتی که شرایط قانونی موجود باشد تمام آثار و احکام نسب قانونی بین مقرو مقربه و هر يك از آنان با خویشاوندان يكديگر و همچنین خویشاوندان هر يك با خویشاوندان ديگري ثابت می باشد؛ زیرا اجماع بر آن است.

ماده ۸۸۳، ق. م که می گوید: «هرگاه پدر بعد از لعان رجوع کند از او ارث می برد لیکن از ارحام پدر و همچنین پدر و ارحام پدری از پسر ارث نمی برند». به اعتبار اقرار پدر نیست، بلکه به استناد اجماع می باشد، والا باید با رجوع از

لعان و اقرار به فرزندی صغیر تمامی احکام نسب قانونی بین پدر و فرزند و خویشاوندان آنها جاری شود. اما توارث بین صغیر (ولد ملاعنه) و مادر و خویشاوندان او از نظر آن است که به وسیله لعان رابطه خویشاوندی بین پدر و فرزند قطع می شود و در رابطه بین فرزند و مادر و خویشاوندان او تأثیری ندارد و به اعتبار قطع رابطه فرزندی با پدر در اثر لعان است که خویشاوندان پدر از فرزند، و فرزند هم از آنها ارث نمی برند مگر آنکه خویشاوندان مزبور اقرار به خویشاوندی او بنمایند.

بنابر آنچه گذشت چنانچه پدر وصیت یا وقفی برای اولاد خود نموده باشد، فرزندی که در اثر نفی ولد لعان شده است در وصیت و وقف سهم نخواهد بود؛ زیرا با اقرار پدر سمت اولادی را پیدا نمی نماید.

۲. در مورد اقرار به فرزندی کبیر، اقرار ایجاد نسب بین مقرو مقربه می نماید و به خویشاوندان آنان سرایت نمی کند؛ زیرا سرایت آن موجب تجاوز از حدود قاعده اقرار است و تحمیل زیان بر غیر از مقر می شود.

۳. در مورد اقرار به خویشاوندی نیز مانند مورد قبل تأثیر اقرار نسبت به مقرو مقربه است و سرایت به خویشاوندان آنان نمی‌کند؛ زیرا قاعده اقرار موجب زیان غیر از مقر نمی‌شود.^{۹۰}

رکن چهارم: صیغه

صیغه در اقرار عبارت است از الفاظی که بر ثبوت حقی برای مقررله بر ذمه مقرر دلالت نماید. مباحث صیغه اقرار فراوان است. از جمله مباحث مفید عبارتند از:

الف) صیغه اقرار باید صریح یا دست‌کم ظاهر باشد؛^{۹۱} اما صیغه صریح بلا شک از نظر سیره عقلاء مورد قبول و حجت است و اما دوم هم حجت است؛ زیرا در دانش اصول ثابت شده ظهور الفاظ حجت است؛ خصوصاً در باب اقرار اعم از اینکه ظهور کلام از باب دلالت التزامی باشد یا غیر التزامی.

اما اگر لفظ نه صریح باشد و نه ظاهر بلکه محتمل الوجهین و یا محتمل الوجوه باشد، در این صورت اگر همراه با قرینه باشد که از اجمال خارج شود باز هم حجت است و اگر همراه با قرینه‌ای که موجب خروج از اجمال نباشد در این صورت حجت نیست مگر در همان جهاتی که صریح یا ظاهر است.

ب) آیا عربی بودن شرط صحت اقرار هست یا نه حق این است که عربیت شرط نیست؛ زیرا انگیزه در اقرار، اخبار از اشتغال ذمه است؛ لذا فرقی نمی‌کند با الفاظ عربی باشد یا غیر عربی. افزون بر این استدلال، ادعای اجماع نیز شد^{۹۲} و از همه اینها گذشته، بنای عقلاء و سیره متشرعه مستمره قائم بر این امر است.

البته لفظ باید ظهور در مقربه داشته باشد؛ بنابراین اگر مقرّ ادعا کند که لفظ از نظر او در معنای خاصی غیر از موضوع له ظهور داشته است و نسبت به معنای موضوع له جاهل بوده است. اگر این ادعا در حق او راه داشته باشد از او پذیرفته می‌شود؛ زیرا اولاً اصل عدم علم مقربه معنای موضوع له است و ثانیاً ظاهر مقرّ حجت است و بر اساس آن باید ترتیب اثر داده شود.

ج) صیغه اقرار گاهی مطلق است در این صورت اطلاقش حجت است و گاهی مقید است در این صورت نیز مفهوم مقید حجت است. و قیود در صیغه اقرار صورت‌های مختلفی دارد.

اقسام اقرار

در يك تقسيم می توان اقرار را به اقرار بسیط و اقرار مرکب تفکیک نمود، که در ذیل به صورت اجمالی به بیان این دو خواهیم پرداخت:

۱. اقرار ساده (بسيط)

اقراری که هیچ قید و وصف و شرطی نداشته باشد.^{۹۳} مثل اینکه شخصی اقرار کند به اینکه زید ده هزار تومان از او طلب دارد، این گونه اقرارها حجت است و بحثی درباره آن نیست.

۲. اقرار مرکب

اقراری که از دو یا چند جزء مرتبط تشکیل شده که مختلف الاثر است. مانند اینکه خواننده اقرار کند به گرفتن وجه، لیکن مدعی رد تمام یا بخشی از آن باشد. در اینجا دریافت وجه در يك زمان، و واقعه استرداد یا پرداخت در زمان دیگری است.^{۹۴} این نوع اقرار دو صورت دارد:

صورت اول: تفکیک میان دو اقرار ممکن است؛ مثل اینکه بگوید من و شریک خانه شراکتی را به زید فروختیم؛ در این صورت اقرار در حق مقر نافذ است و در حق شریک حجت نیست، زیرا اقرار مقر در حق شریک، شهادتی علیه شریک است و حجیت شهادت، شرایطی دارد از جمله: وجود مدعی و حکم

قاضی و اقامه بینه و هیچ يك از این امور سه‌گانه موجود نیست، پس شهادت صحیح نیست.

قانون مدنی نیز در ماده ۱۲۸۳^{۹۵} به بیان این نوع از اقرار پرداخته و حکم آن را در ماده ۱۳۳۴^{۹۶} بیان نموده است. مطابق این دو ماده اگر کسی اقرار به دین کند و مدعی پس دادن آن باشد، اقرار دو جزء مرتبط دارد یکی دین و دیگری رد دین که این رد ادعایی تازه محسوب می‌شود و مدعی رد فقط می‌تواند از مقر له بخواند که بر عدم رد سوگند یاد کند.^{۹۷}

دکتر کاتوزیان نیز در ذیل ماده ۱۲۸۳ ق.م.ی گوید: در اقرار مرکب که دارای دو جزء گوناگون و مرتبط است، اثبات جزئی که به سود مقر است بر عهد خود او قرار دارد.^{۹۸}

صورت دوم: تفکیک میان دو ادعا ممکن نباشد، مثل اینکه به اخوت زید نسبت به خودش و یا بنوت خودش برای زید اقرار نماید؛ در این صورت اگر طرف مقابل تصدیق کند، آثار اقرار در حق هر دو مترتب می‌شود و اگر تصدیق نکند، آثار اخوت و یا بنوت در حق مقر فقط ثابت است و در حق طرف مقابل ثابت نیست. لذا در مثال اول باید زید را نسبت به ارث شریک کند و در مثال دوم

حقوق ابوت بر عهد مقرر ثابت است؛ ولی زید چیزی بر عهد اش ثابت نمی شود؛ زیرا ادله حجیت اقرار دلالت دارد بر اینکه به نفس اقرار آثار اقرار نسبت به مقرر ثابت می شود، هر چند نسبت به طرف مقابل ثابت نشود، همان گونه که در باب ارث، شخصی که اقرار به نسب می کند ارث فقط برای مقرر له ثابت می شود و در باب اقرار به زنا حد برای مقرر ثابت می شود، ولی برای طرف مقابل حد ثابت نمی شود و از سوی دیگر ترتب احکام دایر مدار علم است نه واقع. پس اگر زید ادعای زوجیت با زنی را دارد و زن منکر است، آثار زوجیت از جمله وجوب نفقه برای زید ثابت است؛ چون اقرار او کشف است از علم و اعتقادش و اما آثار زوجیت نسبت به طرف مقابل ثابت نیست، چون منکر است پس علم به این زوجیت وجود ندارد تا موضوع ترتب آثار باشد.

ادله حجیت اقرار

مهم ترین بحث از مباحث اقرار عبارت است از ادله حجیت؛ زیرا قلمرو حجیت و مقدار آثار و نتایجی که بر اقرار مترتب می شود، متوقف بر ادله حجیت آن است، بدین نحو که اگر بر حجیت اقرار دلیل لفظی دلالت داشته باشد، می توان در موارد

شك نیز به آن تمسك نمود. ولی اگر دلیل آن مختصر در ادله لبی باشد، باید صرفاً به قدر متیقن (یعنی موارد شك و شبهه که دست ما از دلیل کوتاه است) بسند شود. در هر صورت برای قاعده اقرار به ادله ای تمسك شده است که به گونه اجمال به آنها اشاره می شود:

الف) کتاب

به آیاتی از قرآن بر حجیت و نفوذ اقرار استدلال شده است که نقد و بررسی تمامی آنها افزون بر اینکه برخی از آنها واضح البطلان است، به طول می کشد. از این رو به مهم ترین آنها اشاره می شود.

۱. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَى أَنْفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدِينَ وَالْأَقْرَبِينَ...»^{۹۹} ای مؤمنان به دادگری پیاخیزید و برای خداوند گواهی دهید، هر چند به زیان خود و پدر و مادر یا نزدیکان باشد.

تقریب استدلال: آیه دال بر این است که مؤمنان باید شهادت بر حق بدهند، هر چند این شهادت به ضرر خودشان باشد. شهادت علی النفس در این آیه همان اقرار است، پس معلوم می شود شهادت بر نفس یعنی اقرار حجت است و اگر حجت نباشد طرح آن و تأکید بر آن در این آیه لغو خواهد بود.

اشکال: اگرچه دلالت این آیه بر اینکه اقرار و شهادت مطابق حق و واقع، مطلوب و مورد تأکید شارع است را قبول داریم، اما اینکه آیه در مقام بیان حجیت اقرار و ترتیب آثار بر آن است، اول کلام است. شاید شواهدی در خود آیه باشد که دلالت می‌کند بر اینکه آیه در مقام بیان حجیت شهادت نیست و آن عبارت است از عطف «اووالدین والاقربین» است؛ زیرا قطعاً اقرار علیه والدین و اقربین نافذ و حجت نیست.

برخی از صاحب نظران از جمله حائری نیز دلالت آیه را بر حجیت اقرار منکرند.^{۱۳} البته ممکن است اشکالات دیگری نیز وارد باشد که بررسی آن به طول می‌انجامد.

این آیه اساسی‌ترین آیه‌ای است که مورد استدلال بیشتر صاحب نظران واقع شده است. برخی از آیات دیگری که مورد استدلال شده است، عبارتند از:

۲. «قَالَ أَقْرَرْتُمْ وَأَخَذْتُمْ عَلَىٰ ذَٰلِكُمْ إِصْرِي قَالُوا أَقْرَرْنَا قَالَ فَاشْهَدُوا»^{۱۴} فرمود:

آیا اقرار کردید و بر پایه آن پیمان مرا پذیرفتید؟ گفتند: اقرار کردیم، فرمود پس گواه باشید.

اشکال: هر چند در آیه از عنوان اقرار استفاده شده است، لکن پیام آیه این است که خداوند از مردم پیمان و میثاق و تعهد گرفته است و مقصود از اقرار، اقرار اصطلاحی فقهی (که عبارت است از اقرار به ثبوت حقی در گذشته به ضرر مُقَرَّب به نفع دیگران) نیست، پس آیه ربطی به بحث ما ندارد.

۳. «وَأَخْرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا»^۲ و دیگرانی هستند که به گناه خویش اعتراف دارند، کردار پسندیده‌ای را با کار ناپسندی دیگر آمیخته‌اند.

اشکال: این آیه نیز در مقام بیان این است که اقرار و اعتراف به گناه در محضر الهی سبب تخفیف عقوبت گناه است و اما اینکه آیا اقرار به معنای اصطلاحی فقهی حجت و نافذ است یا نه، در مقام بیان آن نیست.

خلاصه اینکه دلالت آیات بر حجیت و نفوذ اقرار ناتمام است و بسیاری از مؤلفان آیات الاحکام گذشته و معاصر نیز دلالت آیات را ناتمام دانسته‌اند، از جمله مقدس اردبیلی در کتاب زیق البیان^۳ و آیت الله حائری در کتاب القضاء فی الفقه الاسلامی،^۴ پس از بیان این آیات، در دلالتشان بر حجیت اقرار خدشه وارد می‌نمایند.

اشکال دیگر این است که بر فرض تنزل و قبول دلالت این آیات، بدون شک ارشاد به بناء عقلاء هستند که پس از این به تفصیل بحث خواهد شد. بنابراین دلالت آیات ارشادی است نه مولوی؛ پس دلیل مستقل نخواهد بود.

(ب) سنت

روایات مربوط به اقرار به دو قسم تقسیم می شوند:

قسم اول: روایاتی که به طور صریح بر حجیت اقرار دلالت دارند، از جمله:

حدیث نبوی «اقرار العقلاء علی انفسهم جائز».^{۱۵}

حدیث نبوی «لا انکار بعد اقرار».^{۱۶}

دلالت هریک از این دو روایت بر حجیت اقرار تمام است؛ چرا که صریح یا حداقل ظهور هریک از دو نبوی بر حجیت اقرار قابل انکار نیست. اما مشکلی که در خصوص این دو روایت وجود دارد، اشکال سندی آنهاست که هر دو مرسله هستند.

البته برخی از فقها از جمله صاحب جواهر (ره)^{۱۷} نسبت به حدیث نخست ادعای تواتر حداقل استفاضه کرده اند.

همچنین عبارت شیخ حر عاملی نیز مؤید این ادعا است، آنجا که می‌فرماید:
نبوی اوّل راجعاً از علمای شیعه در کتاب‌های استدلالی گزارش کرده‌اند.^{۱۰۸}
بنابر این اگر تواتر این روایت ثابت شود، دلالت و سند آن تمام است و الا
اشکال سندی باقی خواهد بود.

قسم دوم: روایاتی که به دلالت التزامی بر حجیت اقرار دلالت دارند؛
این گونه روایات که در ابواب مختلف فقه وارد شد، بر ترتب آثار اقرار
دلالت دارند؛ مانند روایات باب ارث، قضاء، قصاص، دیات، حدود و
معاملات. بدون شك دلالت التزامی ترتب آثار فقهی اقرار عبارت است از
حجیت اقرار در تمام ابواب فقهی؛ زیرا قطع داریم به اینکه این ابواب
خصوصیتی ندارند. شاهد این مدعی این است که فقهاء اصل ترتب آثار فقهی را
قطعی دانسته‌اند و اگر بحثی شد، از فروع است نه از اصل ترتب اثر و حجیت
اقرار؛ لذا در روایات سؤال از اصل حجیت اقرار نشده است.

از جمله روایاتی که دلالت دارند بر حجیت اقرار، روایاتی است که متضمن
قضایایی است که بر اساس آنها رسول الله (ص) و امیر المؤمنین (ع) و دیگر ائمه
(ع) به اقرار مهم ترتیب اثر داده و حکم صادر نموده‌اند. همانند صحیح محمد بن خالد

مبنی بر اینکه امام علی (ع) بر اساس چهار بار اقرار زانی فرمود: «فوالله لتوثبه فيما بينه وبين الله افضل من اقامتي عليه الحد»^{۹۱} این روایت، هم سندش صحیح و هم دلالتش بر حجیت اقرار تمام است؛ زیرا حضرت بر اساس اقرار به زنا ترتیب اثر داده است.

یکی دیگر از این روایات، صحیحہ اصبع بن نباته^{۹۲} است که در آن داستان مردی که چندین بار نزد حضرت امیر (ع) اقرار به زنا می‌کند، بیان شده است. بر اساس این روایت، حضرت امیر (ع) پس از چهار بار اقرار این شخص، به استناد اقرارش بر او حد جاری می‌سازد. سند این روایت صحیح است، زیرا سعید بن طریف در سند بنا بر قول تحقیق، امامی و صحیح الحدیث است.

همچنین صاحب وسایل بابی را تحت عنوان «باب ثبوت الزنا بالاقرار اربع مرات لا اقل منها و کیفیة الاقرار و جملة من احکام الحد» را در این کتابشان منعقد نموده است^{۹۳} و در آن هفت حدیث را مبنی بر ترتیب آثار اقرار که اکثر آنها صحیح‌اند، گزارش نموده است.

افزون بر این در ابواب مختلفی از فقه بر اقرار ترتیب اثر داده شده و بسیار روشن است که ترتیب اثر به دلالت التزامی بر حجیت و نفوذ اقرار دلالت دارد. بنابراین

دلالت احادیث بر حجیت اقرار تمام است و این حجیت و نفوذ اختصاص به باب خاصی ندارد.

ج) عقل

برخی از فقهاء برای حجیت اقرار به عقل تمسک جسته‌اند، به این تقریب که عاقل دروغی که به ضرر خودش باشد نمی‌گوید، بنابراین اقرار به ضرر خودش کاشف از این است که مورد اقرار، قطعی و ثابت است.^{۱۳}

اشکال: ممکن است گفته شود عاقل گاهی به انگیزه‌های عقلانی علیه خودش دروغ می‌گوید؛ مثلاً برای فرار از ضرر مهم‌تری اقرار به ضرر کمتری می‌کند.

جواب: اگر چه امکان دروغ عاقل علیه خودش عقلاً محال نبوده و ممکن است، لکن غالباً عاقل بر ضرر خودش دروغ نمی‌گوید و عقلاً بر اساس این قضیه غالبی ترتیب اثر می‌دهند و اقرار عاقل را علیه خودش حجت می‌دانند و بر اساس آن در باب مرافعات حکم می‌کنند.

اشکالی که بر این جواب وارد می‌شود این است که این تقریب استدلال به عقل، داخل در بنا و روش عقلاء است نه حکم عقل، بنابراین عقل نمی‌تواند دلیل مستقلی باشد.

د) ارتکاز و سیره عملی عقلاء

بدون شك در ارتکاز عقلاء، اقرار عاقل نافذ و حجت است و در مقام عمل هم بر اساس آن ترتیب اثر می‌دهند و از سوی شارع این ارتکاز و سیره عملی عقلاء نه تنها ردع نشده، بلکه در آیات (بنابر قبول دلالت آنها) و روایات معصومین (ع) تأیید نیز شده است و احتمال ردع و مخالفت از سوی شارع داده نمی‌شود؛ زیرا با توجه به اینکه مسئله مورد ابتلاء جامعه اسلامی بوده، اگر شارع مخالف آن بود حتماً از آن ردع می‌نمود.^{۳۳}

اشکال وارده بر این استدلال این است که این استدلال لبی است و در دلیل لبی باید به قدر متیقن آن اکتفا شود و در موارد شك نمی‌توان به آن استدلال کرد، ولی اصل استدلال صحیح است.

ه) سیره متشرعه، ضرورت فقه و اجماع

اقرار همان گونه که از نظر سیره عقلاء حجت است، از نظر ارتکاز و سیره
 متشرعه نیز حجت است و نسبت به این سیره متشرعه ردعی از سوی شارع
 نرسیده است؛ بلکه حتی طبق روایات و آیات (بنابر دلالت آنها) این سیره
 تأیید نیز شده است. پس یکی از ادله حجیت اقرار، سیره متشرعه می باشد.
 برخی از فقهاء نفوذ و حجیت اقرار را از مصادیق ضرورت فقه دانسته اند؛ از
 این رو نیازی به استدلال و اثبات آن ندانسته اند، از جمله این فقهاء صاحب
 جواهر (ره)، در کتاب جواهر^۴ و علامه حلی (ره) در کتاب تذکره^۵ می باشند.
 برخی دیگر از فقهاء همچون شیخ (ره) در کتاب مبسوط^۶ و اردبیلی (ره)
 در کتاب مجمع الفوائد^۷ بر حجیت اقرار به اجماع علمای اسلام تمسک جسته اند.
 بسیار روشن است که عنوان اجماع مسلمین غیر از اجماع مصطلحی است که گفته
 می شود احتمال مدرکی بودن مانع حجیت آن است.

جمع بندی

با توجه به ادله بیان شده، حجیت اقرار امری مسلم و قطعی است و بر اساس آنچه
 گذشت می توان گفت دلیل حجیت آن افزون بر ادله لبی همانند سیره عقلاء و

مشرعه و ضرورت فقه و اجماع، ادله لفظی از جمله روایات می باشد. بنابراین در موارد شک می توان به اطلاق این ادله لفظی تمسک نمود.

گفتار پنجم: آثار اقرار از منظر فقه

اساسی ترین اثر اقرار عبارت است از ثبوت مقربه (موضوع اقرار) برای مقر له (کسی که به نفع او اقرار شده است)، اعم از اینکه در محکمه و پیش حاکم باشد و یا در غیر محکمه زیرا اقرار حجت است و ثبوت مقربه لازمه این حجت است.

ماده ۱۲۷۵ قانون مدنی نیز مقرری دارد: «هرکس اقرار به حقی برای غیر کند، ملزم به اقرار خود خواهد بود»، پس با توجه به این ماده با اقرار مُقرّ، موضوع اقرار برای مقرّ له ثابت شده و اقرار کنند به آن ملزم می باشد. همچنین با توجه به ماده ۲۰۳ قانون آیین دادرسی مدنی اقرار می تواند در دادگاه و یا خارج از دادگاه صورت بگیرد.^{۱۸} البته اگر اقرار در خارج از دادگاه و به صورت شفاهی صورت گرفته باشد، با توجه به ماده ۱۲۷۹ قانون مدنی در صورتی می توان آن را به شهادت شهود اثبات کرد که اصل دعوا به شهادت شهود قابل اثبات باشد یا ادله و قراینی بوقوع اقرار موجود باشد.^{۱۹}

بحشی که در اینجا مطرح می‌شود این است که این ثبوت ظاهری است نه واقعی، و ثمره آن در جایی ظاهری شود که مقررله به بطلان اقرار و عدم ثبوت حق برای او بر ذمه مقرر علم دارد. در این صورت مورد اقرار بر مقررله حرام است؛ زیرا اقرار اخبار است بر ثبوت حق در گذشته برای مقررله در ذمه مقرر فرض این است که مقررله به بطلان اقرار و عدم ثبوت حق برای او بر ذمه مقرر علم دارد. بله، اگر اقرار به منزله انشاء حق باشد، از لحظه اقرار برای مقررله با این اقرار حق ثابت می‌شود.

مطلب دیگر که باید مورد توجه قرار گیرد این است که قلمرو ثبوت حق عبارت است از شخص مُقَرَّر و اما اقرار نسبت به دیگران نفوذ ندارد زیرا اقرار بر علیه دیگران دلیلی بر حجیت آن نیست چون مصداق اقرار نیست تا ادله حجیت شامل آن شود، بلکه اخبار و اسناد شیئی به غیر است؛ لذا به بینه و اثبات نیاز دارد. مصداق شهادت علی الغیر هم نیست تا ادله حجیت شهادت شامل آن شود؛ زیرا شهادت بر غیر، فرع بر وجود مدعی است.

قانون مدنی نیز در ماده ۱۲۸۷ به این مطلب تصریح نموده و می گوید: اقرار هر کس فقط نسبت به خود آن شخص و قائم مقام او نافذ است و در حق دیگری نافذ نیست، مگر در مواردی که قانون آن را ملزم قرار داده باشد.

برخی از صاحب نظران^{۳۰} بر عدم حجیت اقرار در حق دیگران به ادله لا ضرر و لا ضرار تمسک کرده اند؛ زیرا اقرار علیه دیگران، ضرر بر دیگران است، لکن با تقریب قبلی به این استدلال نیازی نیست.

احکام متفرقه اقرار

الف) اقرار مقید

اقرار مقید عبارت است از اقراری که اعلام اراده در آن ساده و محض نیست، بلکه مقید به وصف یا شرطی است که ترکیب واحدی را تشکیل می‌دهد و تجزیه پذیر نیست. در برابر اقرار مقید، اقرار ساده نهاده شده و عبارت است از پذیرش مطلق تمام یا بخش تجزیه پذیر دعوا به گونه‌ای که هیچ قید و وصف و شرطی ندارد، مانند اینکه خواهان به استناد وراثت از سوی مالک خلع ید متصرف را بخواهد و او به وراثت خواهان (سبب مالکیت) اقرار کند.^{۱۳۱} همان‌طور که در بالا ذکر شد، اطلاق این نوع اقرار، حجت است.

قید در اقرار مقید صور مختلفی دارد، از جمله:

قید در صیغه اقرار اگر قید تعلیقی باشد موجب بطلان است مثل اینکه بگوید: «ان قدم زید کان له علی درهم»؛ زیرا اقرار اخبار است از ثبوت قطعی حتی بر ذمه مقروء تعلیق با ثبوت حق جزئی منافات دارد. ثانیاً سیره عقلاء که دلیل اصلی حجیت اقرار است دلیلی لبی است و باید بر قدر متیقن حمل شود که عبارت است از اقرار به صورت منجز.

قانون مدنی نیز به این مسئله پرداخته است و در ماده ۱۲۶۸ می‌گوید: «اقرار معلق مؤثر نیست». به عبارت دیگر چنین گفته‌ای، اقرار نیست یا اگر اقرار هم باشد، مؤثر نیست. در بیان علت این حکم گفته شده است: الف: جازم بودن، مقدمه لازم برای هر تصمیم است و اخبار معلق قاطع نیست و اثری ندارد. ب: اقرار باید متضمن خبر دادن از حقی باشد که پیش از آن ایجاد شده و استقرار یافته است، در حالی که اقرار معلق حکایت از وجود حق پس از وقوع شرط در آینده دارد. ج: اخبار با تعلیق منافات دارد و با هم جمع نمی‌شوند.

آنچه باید مورد توجه قرار گیرد این است که اقرار معلق را با اقرار به حق معلق نباید اشتباه کرد. در فرض نخست، اخبار معلق می‌شود و اثری ندارد؛ اما در فرض دوم اخبار از وجود حق معلق صورت می‌پذیرد و در امکان و نفوذ آن نباید شك و تردید کرد. به عنوان مثال اگر خواننده دعوا اقرار کند که تأمین هزینه تحصیل خواهان را در صورت قبول شدن در مسابقه ورودی دانشگاه بر عهده دارم، باید او را مأخوذ به گفته خود شمرد.^{۱۳۲}

قید اگر در اقرار برگردد به تأجیل، یعنی اقرار فعلی است و لکن مقربه مؤجل باشد؛ مثل اینکه بگوید: «له علی الف اذا جاء رأس الشهر»، این اقرار

صحیح است؛ زیرا اولاً اطلاق ادله اینجا را شامل می‌شود. ثانیاً از نظر سیره عقلاء و متشرعه این گونه اقرارها پذیرفته است.

البته روشن است که اگر مستفاد از «اذا» شرط باشد، این اقرار باطل است؛ زیرا لفظ «اذا» صلاحیت دارد دال بر تأجیل مقربه باشد یا دال بر شرطیت در اصل اقرار. از این رو باید از مقرر استفسار شود.

قید در اقرار اگر تکرار مقربه باشد چند صورت دارد:

صورت اول: بدون عطف باشد مثل اینکه بگوید: «لک علی درهم درهم»، این قید تأکید است و یک درهم بیش تر ثابت نمی‌شود، زیرا با توجه به ظهور قید در تأکید، در ثبوت بیشتر از یک درهم شک داریم و در اینجا برائت جاری می‌شود.

صورت دوم: قید عطف به حرف عطف باشد ولی حرف عطف مردد بین «واو»، «او» و یا «ثم» باشد مثل اینکه بگوید: «لک علی درهم و درهم و یا او درهم و یا ثم درهم»، در این صورت دو درهم ثابت می‌شود زیرا عطف کاشف است از مغایرت معطوف و معطوف علیه، چون شیء بر خودش عطف گرفته نمی‌شود.

صورت سوم: اگر قید عطف به فاء باشد مثل اینکه بگوید: «لک علی درهم فدرهم»، در این صورت سه قول وجود دارد:

قول نخست: دو درهم ثابت می شود چون فاء برای عطف است و فرقی میان عطف به فاء و واو نیست.^{۱۳۳}

قول دوم: یک درهم ثابت می شود زیرا فاء برای غیر عطف هم استعمال می شود و در صورت شک برائت از اشتغال درهم زائد جاری می شود.^{۱۳۴}

قول سوم: تفصیل بین اینکه اگر فاء برای عطف به کار رفته دو درهم و الا یک درهم ثابت می شود.

اگر قید در صیغه اقرار منافی با اقرار باشد، چند صورت دارد از جمله:

صورت اول: اقرار متعقب شود به استثناء، در این صورت اقرار صحیح است اعم از اینکه استثناء متصل باشد یا منقطع و اعم از اینکه در کلام مثبت باشد یا منفی و اعم از اینکه مستثنی منه کمتر از مستثنی باشد یا بیشتر.

صورت دوم: تعقیب اقرار به اضراب با کلمه بل باشد که این صورت، اقسامی دارد:

۱- متعلق اضراب به «بل»، مقربه باشد مثل اینکه بگوید: «له علی قفیز حنطة بل قفیز شعیر»، در این صورت دو قفیز ثابت می شود؛ زیرا ظاهر کلام دو اقرار مستقل است و اطلاق ادله اقرار، هر دو را شامل می شود. ثانیاً در جای خودش ثابت شده است انکار بعد از اقرار قبول نیست؛ بنابراین ما بعد «بل» نمی تواند انکار اول باشد.

۲- متعلق اضراب به «بل»، مقله باشد؛ مثل اینکه بگوید: «هذا الدار لزيد بل لعمرو»، در این صورت خانه برای زید ثابت است و نسبت به عمرو قیمت خانه را ضامن است، مگر اینکه زید تصدیق کند خانه مال عمرو است، زیرا ظاهر عبارت، دو اقرار مستقل است و اطلاق ادله قاعده اقرار، هر دو را شامل می شود و انکار اقرار اول با «بل» قبول نمی شود. فقهاء برای هر يك از این مصادیق مثال های مختلفی را مورد بحث قرار داده اند که بحث از آنها از حوصله این نوشته خارج است.

اگر قید در اقرار رجوع از اقرار باشد، این دو صورت دارد:

صورت اول: رجوع از اقرار نسبت به حقوق مالی و غیر مالی. در این صورت رجوع اثر ندارد؛ زیرا اولاً در جای خودش ثابت شد عدم سماع انکار بعد از اقرار.^{۱۳۵}

ثانیاً: سیره عقلاء که دلیل اصلی حجیت اقرار است، رجوع از اقرار را قبول نمی‌کنند و تمام آثار اقرار را باری کنند.
ثالثاً: استحباب بقاء اقرار تا بعد از رجوع جاری است.

صورت دوم: رجوع از اقراری باشد که سبب ثبوت عقوبت و احکام جزایی است؛ مثل اینکه شخصی اقرار کند به ثبوت حدی سپس رجوع کند، اینجا رجوع پذیرفته نیست مگر در حد قتل و رجم.^{۱۳۶}

دلیل آن عبارت است از روایات مستفیضه از جمله روایت محمد بن مسلم مبنی بر اینکه اگر کسی اقرار به حد کند حد جاری می‌شود، الا در رجم که اگر رجوع کرد، جاری نمی‌شود.^{۱۳۷}

ب) توبه بعد از اقرار
آیا توبه بعد از اقرار نسبت به اجراء حدود و در عقوبت الهی تأثیر دارد یا نه؟
برای تبیین این بحث باید صورت‌های مختلف بررسی شود:

صورت اول: حد و عقوبت اگر منشأ آن حق الناس باشد توبه اثر ندارد؛ مثل اینکه اقرار به قذف یا قتل و چیزی که موجب حد است بکند؛ زیرا ادله اجراء حد در این موارد اطلاق دارد و مقید به عدم توبه نیست. پس هم حالت عدم توبه و هم حالت توبه را شامل است.^{۱۲۸}

صورت دوم: منشأ حد حق الله است و در اثبات آن افزون بر اقرار، بینه شرعی نیز قائم شده است؛ در این صورت نیز توبه رافع حد و عقوبت نیست به همان دلیل مذکور، یعنی اطلاق ادله دال بر وجوب اجراء حد است که صورت توبه را نیز شامل می شود.^{۱۲۹}

صورت سوم: منشأ حد حق الله باشد ولیکن این حد با اقرار فقط ثابت شده باشد و بینه ای در کار نباشد. در این صورت اختلاف شده برخی بر این باورند که توبه حد را رفع می کند^{۱۳۰} و در مقام استدلال به روایات تمسک شده است.

از جمله صحیحه عبدالله بن سنان مبنی بر اینکه سارق که اقرار به سرقت کرده است، پس از توبه مال مسروقه به صاحبش برگرداند می شود، ولیکن دست سارق قطع نمی شود.^{۱۳۱}

اشکال

اولاً: احتمال اختصاص این حکم در خصوص سرقت داده می‌شود، زیرا ممکن است سرقت خصوصیت داشته باشد بنابراین تعمیم این حکم به غیر مورد سرقت نا تمام است.

ثانیاً: در روایت آمده است: السارق اذا جاء من قبل نفسه تائباً الى الله... این جمله دلالت ندارد بر اینکه سارق اقرار کرده است بلکه ظهور این جمله در این است که سارق در حالی که پشیمان بوده با پای خودش برای استرداد مال دزدیده شده پیش مسروق منه (صاحب مال) آمده است. بنابراین روایت در مقام بیان حکم دیگری است و ربطی به بحث مورد نظر ندارد.

بحث دیگری که در اینجا مطرح می‌باشد این است که آیا حاکم شرع حق عفو و گذشت از اجراء و عقوبت را دارد یا ندارد؟ در این باره نیز باید صور مسئله به طور جداگانه مورد بحث قرار گیرد.

صورت اول: حد و عقوبت ناشی از حق الناس باشد در این صورت حاکم حق عفو ندارد.

صورت دوم: حد ناشی از حق الله باشد ولیکن باینکه ثابت شده باشد در این صورت نیز حاکم حق عفو ندارد.

صورت سوم: حد ناشی از حق الله باشد و این حق با اقرار ثابت شده باشد و توبه هم از سوی مقرر محقق شده باشد. در این صورت دو قول وجود دارد:

قول اول: که مشهور میان فقهاء است، اینکه حاکم مخیر است میان اجراء حد و عفو بنا بر مصالحی که حاکم تشخیص می دهد حتی اگر توبه نکرده باشد اعم از اینکه حد رجم باشد یا حد تازیانه. صاحبان این نظریه به روایات استدلال کرده اند؛ از جمله روایت طلحة بن زید مبنی بر اینکه جوانی در محضر علی (ع) اقرار به سرقت کرد. آن حضرت فرمود: تو جوانی، آیا چیزی از قرآن می دانی؟ عرض کرد: سوره بقره را می دانم. حضرت فرمود: دست تو را در مقابل خواندن سوره بقره بنحشیدم.^{۱۳۲} در اینجا حضرت مانع قطع دست او شد؛ زیرا اقامه بینة نشد بود.

اشکال

اولاً: این روایت از احکام حکومتی و به عبارت دیگر قضیه خارجی بوده است، نه قضیه حقیقیه.

ثانیاً: این روایت بر فرض دلالت به سرقت اختصاص دارد؛ چون احتمال خصوصیت در سرقت است.

جواب: تعلیل ذیل روایت یعنی جمله «إذا قامت البينة فليس للإمام أن يعفو و إذا أقر الرجل على نفسه فذاك إلى الإمام إن شاء عفا وإن شاء قطع» باهريك از این دواشكال منافات دارد زیرا در قضایای خارجیه و یا در مواردی که حکم تعبداً مخصوص به يك مورد است تعلیل لازم ندارد. در هر صورت تعلیل از باب قاعده «العله تعمم»، رافع هر دواشكال است.^{۱۳۳}

قول دوم: حاکم مخیر است میان عفو و اجراء حد، لکن به دو شرط: الف: اثبات حد به اقرار؛ ب: توبه.^{۱۳۴} بنابراین موضوع تخیر حاکم مرکب است از دو جزء؛ برخلاف قول اول که موضوع فقط اثبات حد به اقرار بوده نه توبه. در مقام استدلال گفته اند دلیل بر شرطیت توبه عبارت است از اجماع. صاحب ریاض می گوید: «لعل اتفاقهم علیه كاف في تعيدها بها».^{۱۳۵}

در مقابل عدای در مقام اشكال ورد شرطیت توبه فرموده اند: اولاً اخبار دال بر تخیر حاکم خالی از قید توبه هستند. ثانیاً اجماع ناتمام است، هم اشكال صغروی دارد هم اشكال کبروی. بنابراین قول اول صحیح است نه دوم.^{۱۳۶} ممکن است گفته شود ما دودسته از روایات داریم:

دسته اول روایاتی است که نسبت به اختیار عفو از سوی حاکم مطلق اند و مقید به قید توبه نیستند.

دسته دوم روایاتی است که دلالت دارد بر اینکه حد الهی تعطیل بردار نیست و نباید تزییع شود و اگر کسی حدود الهی را تعطیل کند، با خدا دشمنی کرده است. مقتضای این دسته در مقابل دسته اول است؛ چون دلالت دارد بر اینکه حاکم حق عفو ندارد و لسان آنها عاری از تخصیص است، مگر اینکه نکته و امری ثابت شود که سبب تخصیص یا خروج تخصیصی موردی از موارد حد شود.

ممکن است گفته شود اگر عاصی مستحق حد در درونش تغییر و انقلابی حاصل گردد و توبه کند، با توجه به مناسبت حکم و موضوع این جا حاکم حق عفو دارد؛ زیرا یکی از اهداف و حکمت‌های اجرای حد تنبیه و تربیت و پشیمانی عاصی است و فرض این است که این شخص پشیمان شده و توبه کرده است و از طرفی منشأ حد هم حق الله است نه حق الناس تا امکان عفو نباشد. در این صورت ممکن است گفته شود از مجموع روایات استفاده می‌شود حاکم مجتبر است

در عفو و چنين موردی از تحت روايات دسته دوم تخصیصاً یا تخصیصاً خارج است.^{۱۳۷}

ج) اقرار برای جهت

بدون تردید جهت که از آن به شخصیت حقوقی تعبیر می‌شود، اهلیت برای مالک شدن را داراست؛ بنابراین اقرار به مالکیت برای جهت صحیح است؛ مانند اینکه اقرار کند به مالکیت مساجد یا مشاهد یا اوقاف عامه یا مقابر و بر این مطلب افزون بر ادله لفظی و ادعای اجماع،^{۱۳۸} سیره متشرعه متصل به عصر معصوم (ع) و عدم ردع نیز دلالت دارد. ماده ۵۸۸ قانون تجارت نیز در این خصوص مقرر می‌دارد: «شخص حقوقی می‌تواند دارای کلیه حقوق و تکالیفی شود که قانون برای افراد قائل است مگر حقوق و وظایفی که بالطبیعه فقط انسان می‌تواند دارای آن باشد، مانند حقوق و وظایف ابوت، بنوت و امثال ذلک». براساس این ماده اشخاص حقوقی نیز همانند اشخاص حقیقی از اهلیت تمتع برخوردارند، لذا می‌توانند مقرله واقع شوند، اما دامنه اهلیت دارا شدن (تمتع) اشخاص حقوقی، محدودتر و تنگ‌تر از دامنه اهلیت دارا شدن اشخاص حقیقی است. روشن است که شخص حقوقی یا قانونی نمی‌تواند دارای حقوق و تکالیفی

شود که ویژه شخص طبیعی یا افسان است همانند نسب، سن، جنس، ازدواج، ارث، زناشویی، حق ابوت یا بنوت، طلاق، نفقه و هرگونه حق و تکلیفی که به هسته جسمی و بدنی افسان وابسته است، مانند خدمت سربازی یا حق تندرستی و سلامتی جسم و تمام آنچه به تکالیف و وظایف خانوادگی و خویشاوندی مربوط می‌شود، اگرچه حقوق مالی باشد، از قلمرو اهلیت اشخاص حقوقی یا اعتباری بیرون است.

د) اقرار برای میت

در مقررله حیات در حین اقرار شرط نیست؛ بنابراین اگر برای میتی اقرار کند به مالی صحیح است زیرا اقرار اخبار از گذشته به اشتغال ذمه است؛ بنابراین ممکن است در حال حیات میت این اشتغال تحقق پیدا کرده باشد، از این رو اشکال نشود که در مبحث اقرار برای حمل گفته شد شرطش حیات به هنگام اقرار است زیرا حیات در اصل صحت اقرار شرط است و لکن لازم نیست حیات به هنگام اقرار باشد. قانون مدنی در ماده ۱۲۶۷ به بیان این مسئله پرداخته و می‌گوید: «اقرار به نفع متوفی در باره ورثه او مؤثر خواهد بود».

بر اساس این ماده چنانچه خواند دعوا در دادرسی که وارثان مدعی هستند، به دین خود به مورث آنان اقرار کند، گفته اقطاع دعوا است و در واقع به سود ترکه است.

برخی از حقوق دانان در توجیه این حکم کوشیدند تا مرده را دارای اهلیت تملك وانمود کنند،^{۱۳۹} ولی این توجیه با ماده ۹۵۶ قانون مدنی که اعلام می نماید: «اهلیت برای دارا بودن حقوق بازند متولد شدن انسان شروع و با مرگ او تمام می شود»، مخالف است. تحلیل درست حکم چنین خلاصه می شود که اقرار در واقع به سود ترکه است که تا زمان تصفیه کامل آن و پیوستن به دارایی وارثان، دارای شخصیت حقوقی مستقل است و فرض حقوقی «در حکم مال میت»، کنایه از همین استقلال در برابر دارایی وارثان (مالکان نهایی ترکه خالص) است.^{۱۴۰}

برخی دیگر از حقوق دانان نیز در تبیین این ماده گفته اند: اقرار در ماده مزبور در حقیقت به نفع ورثه است و ذکر نام مورث برای بیان منشأ استحقاق ورثه می باشد.^{۱۴۱} همچنین گفته شد که اقرار اخبار به حق سابق است؛ لذا اقرار به نفع متوفی متضمن آگاهی دادن از حق است که متوفی در زمان حیات داشته و در آن زمان دارای اهلیت تمتع بوده است. علاوه بر اینکه مقررله واقعی

همان طور که در ماده ۱۲۶۷ اشاره شده «در باره ورثه او مؤثر است»، همان وارثان متوفی هستند که اهلیت تملك (اهلیت تمتع) دارند.^{۱۴۲}

صو اقرار برای میت

صورت اول: برای اقرار سبب صحیحی ذکر شود، مثلاً گفته شود من معامله ای با این میت کرده ام و حقش را نپرداخته ام، در این صورت اقرار صحیح و مال «مقر به» مصداق ترکه است.

صورت دوم: اقرار مطلق باشد و سبب ذکر نشود باز هم اقرار صحیح است و «مقر به» حکم ترکه را دارد.

صورت سوم: سبب باطلی برای اقرار ذکر شود، مثل اینکه بگوید بعد از مرگ مقرله با او معامله کرده ام. در اینجا اختلاف است. بعضی گفته اند صحیح است از باب اینکه ذکر سبب باطل به منزله اقرار صحیحی است که بعد از آن جمله منافی با اقرار گفته شده است. همان گونه که در آنجا به منافی اعتناء نمی شود، در اینجا هم به منافی اعتناء نمی شود.^{۱۴۳}

صورت چهارم: مقر سبب را جنایت بر میت بعد از مرگ بیان کند. در این صورت نیز اقرار صحیح است.^{۱۴۴}

۱. فراهیدی، خلیل بن احمد، کتاب العین، ۸ جلد؛ ج ۵، ص: ۲۱، نشر هجرت، قم-ایران، دوم، ۱۴۱۰ هـ ق؛ و الإقرار: الاعتراف بالشیء. جوهري، اسماعيل بن حماد، الصحاح - تاج اللغة وصحاح العربية، ۶ جلد؛ ج ۲، ص: ۷۸۸، دار العلم للملايين، بيروت - لبنان، اول، ۱۴۱۰ هـ ق؛ وأقر بالحق: اعترف به. ابوالحسن، احمد بن فارس بن زكريا، معجم مقائيس اللغة، ۶ جلد؛ ج ۵، ص: ۷، انتشارات دفتر تبليغات اسلامي حوزه علميه قم، قم-ایران، اول، ۱۴۰۴ هـ ق؛ الإقرار: ضد الجحد، وذلك أنه إذا أقرَّ بحق فقد أقرَّه قراره. ابن منظور، ابو الفضل، جمال الدين، محمد بن مكرم، لسان العرب، ۱۵ جلد؛ ج ۵، ص: ۸۲، دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع - دار صادر، بيروت - لبنان، سوم، ۱۴۱۴ هـ ق؛ والإقرار: الإذعان للحق والاعتراف به. أقرَّ بالحق أى اعترف به. فيومي، احمد بن محمد مقرئ، المصباح المنير في غريب الشرح الكبير للرافعي، ۲ جلد؛ ج ۲، ص: ۴۹۶، منشورات دار الرضى، قم-ایران، اول، هـ ق؛ و(أقرَّ) بالشيء اعترف به.
۲. حلى، فخر المحققين، محمد بن حسن بن يوسف، إيضاح الفوائد في شرح مشكلات القواعد، ۴ جل؛ ج ۴، ص: ۳۲۶ د، مؤسسه اسماعيليان، قم-ایران، اول، ۱۳۸۷ هـ ق؛ «وانما هو اخبار عن حق لازم له؛ حلى، مقداد بن عبد الله سيورى، كنز العرفان في فقه القرآن، ۲ جلد؛ ج ۲، ص: ۸۵، قم-ایران، اول، هـ ق؛ وهو إخبار عن حق لازم للمخبر؛ حلى، محقق، نجم الدين، جعفر بن حسن، شرائع الإسلام في مسائل الحلال والحرام، ۴ جلد؛ ج ۳، ص: ۱۱۰، مؤسسه اسماعيليان، قم-ایران، دوم، ۱۴۰۸ هـ ق؛ «وهى اللفظ المتضمن للإخبار عن حق واجب كقوله لك على أو عندى أو فى ذمتى أو ما أشبهه؛ عاملی، سيد جواد بن محمد حسینی، مفتاح الكرامة في شرح قواعد العلامة (ط - الحديثة)، ۲۳ جلد، ج ۲۲، ص: ۲۸۲، دفتر انتشارات اسلامي وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه قم، قم-ایران، اول، ۱۴۱۹ هـ ق؛ وهى اللفظ

المتضمن للإخبار عن حق واجب. وقد عرّفه في «الوسيلة» بأنه إخبار بحق على نفسه. في «النافع» والدروس» بأنه إخبار عن حق لازم له، وأتيا بالصلة وهو له ليخرجا الشهادة والدعوى كما يستسمع. ومثله ما في «صيغ العقود» غير أنه قال إخبار جازم. وعرّفه الإمام فخر الدين بأنه إخبار عن حق سابق للغير أو نفيه لازم للمقر، فلازم بالرفع صفة إخبار. وأراد بالنفي إدخال الإقرار بالإبراء. وعرّفه في «الروضة» بأنه إخبار جازم عن حق سابق على وقت الصيغة. ولعله أراد إخراج الإقرار عن حق مستقبل فإنه ليس إقراراً وإنما هو بمنزلة الوعد. و اقتصر في «الإرشاد» و«التبصرة» على أنه إخبار عن حق سابق. وقال في «المفاتيح» عن حق واجب.

٣. حلي، علامه، حسن بن يوسف بن مطهر اسدي، تذكرة الفقهاء (ط-الحديثة)، ١٧ جلد، ج ١٥، ص: ٢٥٢ و ٢٥١، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، قم- إيران، اول، هق؛ فأقارير الصبي لاغية، سواء كان مميزاً أولاً، و سواء أذن له الولي أولاً، عند علمائنا...

٤. شيخ حر عاملي، محمد بن حسن، تفصيل وسائل الشيعة إلى تحصيل مسائل الشريعة، ٣٠ جلد؛ ج ١؛ ص ٤٥، مؤسسة آل البيت عليهم السلام- قم، چاپ: اول، ١٤٠٩ ق؛ وفي الخصال عن الحسن بن محمد السكوني عن الحضرمي عن إبراهيم بن أبي معاوية عن أبيه عن الأعمش عن ابن ظبيان قال: أتتني امرأة مجنونة قد زنت فأمر برجمها فقال علي (ع) أما علمت أن القلم يرفع عن ثلاثة عن الصبي حتى يحتلم وعن المجنون حتى يفريق و عن النائم حتى يستيقظ؛ صحيح بخاري، ج ٦، ص ١٦٩؛ وقال علي (ع) ألم تعلم أن القلم يرفع عن ثلاثة عن المجنون حتى يفريق وعن الصبي حتى يدرك وعن النائم حتى يستيقظ؛ سنن ترمذي، ج ٤، ص ٣٢.

٥. عاملي، شهيد ثاني، زين الدين بن علي، مسالك الأفهام إلى تنقيح شرائع الإسلام، ١٥ جلد؛ ج ١١، ص: ٨٩، مؤسسة المعارف الإسلامية، قم- إيران، اول، ١٤١٣ هق؛ نعم، لو جوزنا وصيته في المعروف جوزنا إقراره بها، لأن من ملك شيئاً ملك الإقرار به، ولأن الإقرار بالوصية في معنى الوصية به ثانياً فينفذ.

٦. نجفی، صاحب الجواهر، محمد حسن، جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، ٤٣ جلد؛ ج ٣٥، ص: ١٠٤، دار إحياء التراث العربی، بیروت- لبنان، هفتم، هق؛ وإن کان لنا فیها إشکال فیما زاد علی مقتضى قوله صلى الله عليه وآله: «إقرار العقلاء علی أنفسهم جائز» ونحوه مما سمعته فی محله، ومنه ما نحن فیہ، ضرورة عدم التلازم بین جواز وصيته بذلك و جواز إقراره به، ولعله لذا قال الكرکى فی حاشيته: «لا یضح» فتأمل جيدا.

٧. امامی، سید حسن، حقوق مدنی (امامی)، ٦ جلد، ج ٦، ص ٣٠ و ٣١، انتشارات اسلامية، تهران- ایران، ه ق.

٨. حیدری، عصمت، اقرار مکتوب در امور حقوقی، ص ٧٦، انتشارات جاودانه، جنگل، تهران، ایران، چاپ اول، ١٣٨٩ ه.ش.

٩. جعفری لنگرودی، محمد جعفر، دانشنامه حقوقی، ج ١، ص ٥٦٤، موسسه انتشارات امیرکبیر، چاپ دوم،

١٠. ابن أبی جمهور، محمد بن زین الدین، عوالی اللئالی العزیزية فی الأحادیث الدینیة، ٤ جلد؛ ج ١؛ ص ٢٠٩، دار سید الشهداء للنشر- قم، چاپ: اول، ١٤٠٥ ق؛ وقال (ع) رفع القلم عن ثلاثة عن الصبی حتى يبلغ وعن النائم حتى یستيقظ وعن المجنون حتى یفیک.

١١. طوسی، ابو جعفر، محمد بن حسن، المبسوط فی فقه الإمامية، ٨ جلد؛ ج ٣، ص: ٣، المكتبة المرتضوية لإحياء الآثار الجعفرية، تهران- ایران، سوم، ١٣٨٧ هق؛ الناس فی الإقرار علی ضربین: مکلفون و غیر مکلفین، فأما غیر مکلفین فمثل الصبی والمجنون والنائم فهؤلاء إقرارهم لا یصح لقوله علیه السلام رفع القلم

عن ثلاثة عن الصبي حتى يحتلم وعن المجنون حتى يفيق وعن النائم حتى ينتبه، ورفع القلم عنهم يقتضى ألا يكون لكلامهم حكم.

١٢. حلى، علامه، حسن بن يوسف بن مطهر اسدى، تذكرة الفقهاء (ط - الحديثه)، ١٧ جلد؛ ج ١٥، ص: ٢٥٥، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، قم - ايران، اول، هق؛ يشترط فى المقرّ العقل، فلا يقبل إقرار المجنون؛ لأنّه مسلوب القول فى الإنشاء والإقرار بغير استثناء. ولا فرق بين أن يكون المجنون مطبقاً أو يأخذه أدواراً، إلّا أنّ الذى يأخذه أدواراً إن أقرّ فى حال إفاقته، صحّ؛ لأنّه حينئذٍ عاقل. ولا بدّ من كمالية العقل فى الإقرار، فالسكران الذى لا يحصل أو لا يكون كامل العقل حالة سكره لا يقبل إقراره، عند علمائنا أجمع، وكذا بيعه وجميع تصرفاته؛ لعدم الوثوق بما يقول، وعدم العلم بصحته، ولا تنتفى عنه التهمة فيما يخبر به، فلم يوجد معنى الإقرار الموجب لقبول قوله.

١٣. كاتوزيان، ناصر، قانون مدنى در نظم كنونى، ص ٧٥٦، نشر ميزان، تهران، ايران، چاپ ١٥، ١٣٨٦
١٤. امامى، سيد حسن، حقوق مدنى (امامى)، ٦ جلد؛ ج ٦، ص: ٣١، انتشارات اسلامية، تهران - ايران، هق.
١٥. حلى، علامه، حسن بن يوسف بن مطهر اسدى، تذكرة الفقهاء (ط - الحديثه)، ١٧ جلد؛ ج ١٥، ص: ٢٥٦، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، قم - ايران، اول، هق؛ لا بدّ من القصد فى الإقرار، فلا عبرة بإقرار الغافل و الساهى والنائم؛ لقوله صلى الله عليه وآله: «رفع القلم عن ثلاثة: عن الصبي حتى يبلغ، وعن المجنون حتى يفيق، وعن النائم حتى ينتبه»... يشترط فى المقرّ الاختيار، فلا يقع إقرار المكروه على الإقرار، عند علمائنا أجمع.

١٦. شيخ حر عاملى، محمد بن حسن، تفصيل وسائل الشيعة إلى تحصيل مسائل الشريعة، ٣٠ جلد؛ ج ١٥، ص ٣٦٩، مؤسسة آل البيت عليهم السلام - قم، چاپ: اول، ١٤٠٩ق؛ عن أبى عبد الله ع قال: قال رسول الله

ص رفع عن أمتي تسعة أشياء الخطأ والنسيان وما أكرهوا عليه وما لا يعلمون وما لا يطيقون وما اضطروا إليه
والحسد والطيرة والتفكر في الوسوسة في الخلوة ما لم ينطقوا بشقة.

۱۷. حسینی نژاد، حسینقلی، ادله اثبات دعوی، ص ۳۳، دانش نگار، تهران، ایران، چاپ اول، ۱۳۸۱ هـ
ش.

۱۸. کاتوزیان، ناصر، قانون مدنی در نظم کنونی، ص ۷۵۶، نشر میزان، تهران، ایران، چاپ ۱۵، ۱۳۸۶

۱۹. دولتشاهی، فتح الله، اقرار در حقوق مدنی ایران، ص ۵۷، چاپ تابان، چاپ اول، سال ۴۲ هـ ش.

۲۰. امامی، سید حسن، حقوق مدنی (امامی)، ۶ ج؛ ج ۶، ص: ۳۲ و ۳۳، انتشارات اسلامیة، تهران-
ایران، هق

۲۱. کاتوزیان، ناصر، قانون مدنی در نظم کنونی، ص ۷۵۶، نشر میزان، تهران، ایران، چاپ ۱۵، ۱۳۸۶

۲۲. دولتشاهی، فتح الله، اقرار در حقوق مدنی ایران، ص ۴۲، چاپ تابان، چاپ اول، سال ۴۲ هـ ش.

۲۳. امامی، سید حسن، حقوق مدنی (امامی)، ۶ جلد، ص: ۳۱ و ۳۲، انتشارات اسلامیة، تهران-ایران، هق.

۲۴. مدنی، سید جلال الدین، ادله اثبات دعوی، ص ۵۹، کتابخانه گنج دانش، تهران، ایران، چاپ سوم،
۱۳۷۴ هـ ش.

۲۵. حلبی، ابن زهره، حمزة بن علی حسینی، غنية النزوع إلى علمی الأصول والفروع، دريك جلد؛ ص:

۲۵۲، مؤسسه امام صادق علیه السلام، قم-ایران، اول، ۱۴۱۷ هـ ق؛ ومن كان فاسقا في دينه كان موصوفا
بالغي، ومن وصف بذلك لم يوصف بالرشد، لتنافي الصفتين.

۲۶. ظاهر الاشتباه شد زیرا شیخ خلاف این حرف رازده است: طوسی، ابوجعفر، محمد بن حسن، المبسوط فی فقه الإمامیة، ۸ جلد؛ ج ۳، ص: ۳، المكتبة المرتضوية لإحياء الآثار الجعفرية، تهران-ایران، سوم، ۱۳۸۷ هـ؛ فالملطوق التصرف إقراره يضح على نفسه بالمال والمحدسواء كان عدلاً أو فاسقاً بلا خلاف فيه.

۲۷. نجفی، صاحب الجواهر، محمد حسن، جواهر الكلام فی شرح شرائع الإسلام، ۴۳ جلد؛ ج ۳۵، ص: ۱۰۳، دار إحياء التراث العربی، بیروت-لبنان، هفتم، هـ؛ نعم لا تعتبر عدالته عندنا بل عن المبسوط نفی الخلاف فيه، كما عن السرائر الإجماع على إطلاق يشمل العدل و الفاسق، بل يمكن تحصيل الإجماع على ذلك، لكن في المسالك «نبه بذلك على خلاف الشيخ، حيث حكم بالحجر على غير العدل في التصرفات المالية المقتضى لعدم نفوذ إقراره بها»... و على كل حال فلا إشكال في عدم اعتبار العدالة في صحته، لعموم أدلته معتضدة بما سمعت.

۲۸. ابن ادریس، سرائر، ج ۲، ص ۴۹۸.

۲۹. ماده ۱۲۶۶ ق.م: در مقرله اهلیت شرط نیست، لیکن بر حسب قانون باید بتواند دارای آنچه که به نفع او اقرار شده است، بشود.

۳۰. امامی، سید حسن، حقوق مدنی (امامی)، ۶ جلد؛ ج ۶، ص: ۳۴، انتشارات اسلامیة، تهران-ایران، هـ ق؛ منظور از عبارت قسمت اول ماده: «در مقرله اهلیت شرط نیست...» اهلیت استیفاء می باشد و منظور از عبارت ذیل ماده: «... لیکن بر حسب قانون باید بتواند دارای آنچه بنفع او اقرار شده است بشود» اهلیت تمتع می باشد.

۳۱. طوسی، ابوجعفر، محمد بن حسن، المبسوط فی فقه الإمامیة، ۸ جلد؛ ج ۳، ص: ۱۵، المكتبة المرتضوية لإحياء الآثار الجعفرية، تهران-ایران، سوم، ۱۳۸۷ هـ؛ إن انفصل حيا لم يخل من ثلاثة أحوال إما أن

ينفصل من حين الإقرار لدون ستة أشهر أو لأكثر من تسعة أشهر أو ما بينهما، فإن كان انفصاليه لدون ستة أشهر صح إقراره، لأننا قد تيقنا وجوده حين الإقرار فثبت أنه أقر لموجود وإن انفصل لأكثر من تسعة أشهر لم يضح الإقرار لأننا قد تيقنا أنه ما كان موجودا حال الإقرار فقد أقر لمعدوم فلم يضح وإنما يضح الإقرار لحمل إذا كان موجودا، وكذلك إنما تصح الوصية له ويوقف الميراث له، إذا كان موجودا وأما إذا انفصل لستة أشهر فأكثر وتسعة أشهر فأقل نظر فإن كان لها زوج يطأها أو مولى لم يضح الإقرار، لأنه يجوز أن يكون حدث بعد الإقرار له فلا يكون الإقرار لازما وإذا احتمل لا يلزمه شيء بالشك وإن لم يكن لها زوج ولا مولى فإن الإقرار يضح لأننا علمنا أن هذا الولد من ذلك الوقت.

٣٢. عاملي، سيد جواد بن محمد حسيني، مفتاح الكرامة في شرح قواعد العلامة (ط - القديمة)، ١١ جلد؛ ج ٩، ص: ٢٤٧ و ٢٤٨، دار إحياء التراث العربي، بيروت - لبنان، أول، هق؛ والتقييد بكونه لدون الستة من حين الإقرار ليقطع بوجوده حين صدوره بخلاف ما لو كان لستة فصاعدا فإنه يمكن تجدد بعد الإقرار لأن أقل مدة الحمل ستة أشهر ومرادهم بقولهم من حين الإقرار إنما هو الإقرار المتأخر عن الوطء لأن لحق الحمل مشروط بالدخول والدة تعتبر من حين الوطء لا من حين الإقرار مطلقا...

٣٣. امامي، سيد حسن، حقوق مدني (امامي)، ٦ جلد؛ ج ٦، ص: ٣٣، انتشارات اسلامية، تهران - ايران، ه ق.

٣٤. ماده ١٢٦٧ ق.م: اقرار به نفع متوفي درباره ورثه او مؤثر خواهد بود.

٣٥. كاتوزيان، ناصر، اثبات ودليل اثبات، ج ١، ص ٢١١، نشر ميزان، تهران، ايران، چاپ اول، ١٣٨٠ ه.ش.

٣٦. شهيد ثاني، مسالك ج ١١، ص ١٠٤.

٣٧. كاتوزيان، ناصر، اثبات ودليل اثبات، ج ١، ص ٢١١، نشر ميزان، تهران، ايران، چاپ اول، ١٣٨٠ ه.ش.

۳۸. عاملی، کرکی، محقق ثانی، علی بن حسین، جامع المقاصد فی شرح القواعد، ۱۳ جلد، ج ۹، ص: ۲۲۴، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، قم - ایران، دوم، ۱۴۱۴ هـ؛ ولو اقر لحمل فلانة وعزاه الى وصية أو ميراث صح، فإن ولدت ذكرا وأنشى فهو بينهما على حسب استحقاقهما. ولو عزاه الى سبب ممتنع كالجنایة علیه و المعاملة فالأقرب للزوم وإلغاء المبطّل، ولو أطلق فالوجه الصحة تنزيلا على المحتمل.

۳۹. حلی، فخر المحققین، محمد بن حسن بن یوسف، إیضاح القوائد فی شرح مشکلات القواعد، ۴ جلد؛ ج ۲، ص: ۴۳۴، مؤسسه اسماعیلیان، قم - ایران، اول، ۱۳۸۷ هـ؛ والأصح عندی البطلان فی المسألتین هنا أعنی الإطلاق والتقييد بالمحال لانه لا ملک للحمل بالحقیقة وانما يوجد بسبب یضلع للتملیک فإذا لم یقر به لم یضح. ۴۰. حلی، محقق، نجم الدین، جعفر بن حسن، شرائع الإسلام فی مسائل الحلال والحرام، ۴ جلد؛ ج ۳، ص: ۱۲۰، مؤسسه اسماعیلیان، قم - ایران، دوم، ۱۴۰۸ هـ؛ ولو اقر لحمل صح سواء أطلق أو بین سیبا محتملا کالإرث أو الوصية. ولو نسب الإقرار إلى السبب الباطل كالجنایة علیه فالوجه الصحة نظرا إلى مبدأ الإقرار وإلغاء لما یبطله.

۴۱. امامی، سید حسن، حقوق مدنی (امامی)، ۶ جلد؛ ج ۶، ص: ۲۹ و ۲۸ انتشارات اسلامیة، تهران - ایران، هـق

۴۲. کاتوزیان، ناصر، اثبات ودلیل اثبات، ج ۱، ص ۲۰۶، نشر میزان، تهران، ایران، چاپ اول، ۱۳۸۰ هـ ش ۴۳. ماده ۱۲۷۳، ق. م می گوید: «اقرار به نسب در صورتی صحیح است که اولاً تحقق نسب بر حسب عادت و قانون ممکن باشد. ثانیاً کسی که به نسب او اقرار شد تصدیق کند، مگر در مورد صغیری که اقرار بر فرزندى او شد به شرط آنکه منازعی در بین نباشد».

٤٤. امامي، سيد حسن، حقوق مدني (امامي)، ٦ جلد؛ ج ٦، ص: ٢٩ و ٣٠، انتشارات اسلامية، تهران-ايران،

هق

٤٥. عاملي، شهيد ثاني، زين الدين بن علي، مسالك الأفهام إلى تنقيح شرائع الإسلام، ١٥ جلد؛ ج ١١، ص: ٥١، مؤسسة المعارف الإسلامية، قم-ايران، اول، ١٤١٣ هق؛ فإن واقفه المقر له على ما عينه فذاك، وإلا لم يسلم إليه، لا عترافه أنه ليس له. وله إحلاف المقر على أن العين الأخرى ليست للمقر له، فإذا حلف خلص من دعواه، وبقيت العين المقر بها مجهولة المالك، فيتخير الحاكم بين انتزاعها من المقر وحفظها إلى أن يظهر مالكها أو يرجع المقر له عن إنكاره، وبين أن يتركها في يد المقر كذلك. فإن عاد المقر إلى التصديق سمع، لعدم المنازع وإمكان تذكره؛ علامه، قواعد، ج ٢، ص ٤١٧.

٤٦. خميني، سيد روح الله موسوي، تحرير الوسيلة، ٢ جلد؛ ج ٢، ص: ٥٣، مؤسسه مطبوعات دار العلم، قم-ايران، اول، هق؛ ولورجع المقر له عن إنكاره يلزم المقر بالدفع مع بقاءه على إقراره، وإلا فيه تأمل.

٤٧. كاتوزيان، ناصر، اثبات ودليل اثبات، ج ١، ص ٢١٣، نشر ميزان، تهران، ايران، چاپ اول، ١٣٨٠ هـ ش

٤٨. عاملي، شهيد ثاني، زين الدين بن علي، مسالك الأفهام إلى تنقيح شرائع الإسلام، ١٥ جلد؛ ج ١١، ص: ١٠٥، مؤسسة المعارف الإسلامية، قم-ايران، اول، ١٤١٣ هق؛ ... بطل الإقرار، لانتهاء المقر له كما لو أقر لواحد من خلق الله تعالى. ولا مجال للقرعة هنا، لعدم انحصار من يقرع بينهم.

٤٩. حلي، علامه، حسن بن يوسف بن مطهر اسدي، تذكرة الفقهاء (ط - المحدثه)، ١٧ جل؛ ج ١٥، ص: ٢٨٥، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، قم-ايران، اول، هق؛ فلو قال: لإنسانٍ عندي كذا، أو لواحدٍ من بني آدم، أو لواحدٍ من خلق الله تعالى، أو لواحدٍ من أهل البلد، احتُمل البطلان؛ لعدم التعيين، فلا يطالب به... والأقرب عندي القبول، وصحة هذا الإقرار، ثم للحاكم انتزاعه من يده وإبقاؤه في يده.

٥٠. امامي، سيد حسن، حقوق مدني (امامي)، ٦ جلد؛ ج ٦، ص: ٣٤ و ٣٥، انتشارات اسلامية، تهران-ايران، هـ.ق.

٥١. مدني، سيد جلال الدين، ادله اثبات دعوى، ص ٦١ و ٦٢، كتابخانه گنج دانش، تهران-ايران، سوم، ١٣٧٤ هـ.ش.

٥٢. امامي، سيد حسن، حقوق مدني (امامي)، ٦ جلد؛ ج ٦، ص: ٣٥، انتشارات اسلامية، تهران-ايران، هـ.ق.

٥٣. حلي، علامه، حسن بن يوسف بن مطهر اسدي، قواعد الأحكام في معرفة الحلال والحرام، ٣ جلد؛ ج ٢، ص: ٤١٩، دفتر انتشارات اسلامي وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه قم، قم-ايران، اول، ١٤١٣ هـ.ق؛ ولو فسر بما لم يجر في العادة تملكه-كقشر جوزة أو حبة حنطة-أو بما لا يملك في شرع الإسلام مع إسلامه-كالخمر والخنزير وجلد الميتة-أو بالكلب العقول والسرجين النجس-وإن انتفع بهما-أو برّد السلام أو بالعبادة لم يقبل.

٥٤. اردبيلي، احمد بن محمد، مجمع الفائقة والبرهان في شرح إرشاد الأذهان، ١٤ جلد، دفتر انتشارات اسلامي وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه قم، قم-ايران، اول، ١٤٠٣ هـ.ق؛ وان فسر بما لا يتموّل عادة، ولكن كان من جنس ما يتموّل عادة كالحبّة من الحنطة والسمسم، فجزم المصنف هنا بعدم القبول، لان المتبادر من (له على شيء) ما يتموّل عادة ويسمع دعواه، والحبّة ليست كذلك. ولكن قال في التذكرة: فالأقوى القبول (و هو أصح وجهي الشافعية) فإنه شيء يحرم أخذه، وعلى من أخذه ردّه.

٥٥. عاملی، شهید اول، محمد بن مکی، الدروس الشرعية في فقه الإمامية، ٣ جلد؛ ج ٣، ص: ١٣٤، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم-ایران، دوم، ١٤١٧ هـ.ق؛ الرابع: كون المقر به تحت يد المقر، فلو أقرب مال غيره للغير فهي شهادة.

٥٦. اردبیلی، احمد بن محمد، مجمع الفائدة والبرهان في شرح إرشاد الأذهان، ١٤ جلد؛ ج ٩، ص: ٤١٩، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم-ایران، اول، ١٤٠٣ هـ.ق؛ ولا يشترط ملكية العين المقر بها حال إقراره بها، بل يشترط عدمها له حينئذ، لأنه لو كانت ملكا له حينئذ لا يمكن كونها قبله للمقر بها كما هو مقتضى الإقرار، فإنه إخبار بالملكية السابقة، لا مثبت لها، فيبطل الإقرار على هذا التقدير وهو ظاهر.

٥٧. کاتوزیان، ناصر، اثبات ودلیل اثبات، ج ١، ص ٢١٤، نشر میزان، تهران، ایران، چاپ اول، ١٣٨٠ هـ.ش
٥٨. امامی، سید حسن، حقوق مدنی (امامی)، ٦ جلد؛ ج ٦، ص: ٣٥-٣٧، انتشارات اسلامیة، تهران-ایران، هـ.ق؛ مدنی، سید جلال الدین، ادله اثبات دعوی، ص ٦٢، کتابخانه گنج دانش، تهران، ایران، سوم، ١٣٧٤ هـ.ش.

٥٩. کاتوزیان، ناصر، اثبات ودلیل اثبات، ج ١، ص ٢١٤، نشر میزان، تهران، ایران، چاپ اول، ١٣٨٠ هـ.ش.
٦٠. امامی، سید حسن، حقوق مدنی (امامی)، ٦ جلد؛ ج ٦، ص: ٣٥-٣٧، انتشارات اسلامیة، تهران-ایران، هـ.ق.

٦١. کاتوزیان، ناصر، اثبات ودلیل اثبات، ج ١، ص ٢١٥، نشر میزان، تهران، ایران، چاپ اول، ١٣٨٠ هـ.ش.
٦٢. امامی، سید حسن، حقوق مدنی (امامی)، ٦ جلد؛ ج ٦، ص: ٣٥-٣٧، انتشارات اسلامیة، تهران-ایران، هـ.ق.

٦٣. اردبيلي، احمد بن محمد، مجمع الفائدة والبرهان في شرح إرشاد الأذهان، ١٤ جلد، ج ٩، ص: ٤٠٢ دفتر

انتشارات اسلامي وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه قم، قم-ايران، اول، ١٤٠٣ هـ.ق.

٦٤. كاتوزيان، ناصر، اثبات ودليل اثبات، ج ١، ص ٢١٥، نشر ميزان، تهران، ايران، چاپ اول، ١٣٨٠ هـ.ش؛

حيدري، عصمت، اقرار مكتوب در امور حقوقی، ص ٧٦، انتشارات جاودانه، جنگل، تهران، ايران،

چاپ اول، ١٣٨٩ هـ.ش.

٦٥. طوسی، ابو جعفر، محمد بن حسن، النهاية في مجرد الفقه والفتاوى، دريك جلد؛ ص: ٦٨٩ و ٧٠٦، دار

الكتاب العربي، بيروت-لبنان، دوم، ١٤٠٠ هـ.ق؛ ويثبت حكم الزنا بشيئين: أحدهما إقرار الفاعل بذلك على

نفسه مع كمال عقله من غير إكراه ولا إجبار أربع مرّات دفعة بعد أخرى... وهي شهادة أربعة نفر عدول، أو

إقرار المرأة على نفسها أربع مرّات؛ نجفي، صاحب الجواهر، محمد حسن، جواهر الكلام في شرح شرائع

الإسلام، ٤٣ جلد؛ ج ٤١، ص: ٣٧٦، دار إحياء التراث العربي، بيروت-لبنان، هفتم، هـ.ق؛ وكيف كان

فكلاهما لا يثبتان إلا بالإقرار أربع مرات الذي قطع به الأصحاب.

٦٦. حلي، محقق، نجم الدين، جعفر بن حسن، شرائع الإسلام في مسائل الحلال والحرام، ٤ جلد؛ ج ٤،

ص ١٥٦ و ١٦٣، مؤسسه اسماعيليان، قم-ايران، دوم، ١٤٠٨ هـ.ق؛ ويثبت بشهادة عدلين مسلمين ولا تقبل

فيه شهادة النساء منفردات ولا منضّمات وبالإقرار دفعتين ولا يكفي المرة... ويثبت بشهادة عدلين أو

الإقرار مرتين ولا يكفي المرة.

٦٧. طوسی، ابو جعفر، محمد بن حسن، النهاية في مجرد الفقه والفتاوى، دريك جلد؛ ص: ٧٤٢، دار

الكتاب العربي، بيروت-لبنان، دوم، ١٤٠٠ هـ.ق؛ «وأما الإقرار فيكفي أن يقربه القاتل على نفسه دفعتين

من غير إكراه ولا إجبار؛ طرابلسي، ابن براج، قاضي، عبدالعزيز، المذهب (لابن البراج)، ٢ جلد؛ ج ٢،

ص: ٥٠٢، دفتر انتشارات اسلامي وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم-ایران، اول، ١٤٠٦ هـ.ق؛ و اما الإقرار، فالمرأی ان یقر القاتل -وهو حر کامل العقل، غیر مجبر، ولا مکروه- علی نفسه بالقتل مرتین».

٦٨. حلی، محقق، نجم الدین، جعفر بن حسن، شرائع الإسلام فی مسائل الحلال والحرام، ٤ جلد؛ ج ٤، ص: ١٦٣، مؤسسه اسماعیلیان، قم-ایران، دوم، ١٤٠٨ هـ.ق؛ ولو أقر مرة لم یجب الحد ووجب الغرم.

٦٩. نجفی، صاحب الجواهر، محمد حسن، جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، ٤٣ جلد؛ ج ٤١، ص: ٥٢١، دار إحياء التراث العربی، بیروت-لبنان، هفتم، هـ.ق؛ الثالث فی ما یثبت به ولا خلاف بل ولا إشکال فی أنه یثبت القطع بشهادة عدلین لإطلاق ما دل «٣» علیها، وخصوص ما تسمعه وبالإقرار مرتین لعموم ما دل علی حجية الإقرار.

٧٠. عاملی، شهید ثانی، زین الدین بن علی، مسالك الأفهام إلى تنقیح شرائع الإسلام، ١٥ جلد؛ ج ١١، ص: ٢٩، مؤسسة المعارف الإسلامية، قم-ایران، اول، ١٤١٣ هـ.ق؛ فإذا قال: له علی مال رجع فی تفسیره إلیه، فإن فسرہ بتفسیر صحیح قبل منه، وإن امتنع حبس حتی یبین، لأنّ البیان واجب علیه، كما یحبس علی الامتناع من أداء الحقّ.

٧١. طوسی، ابو جعفر، محمد بن حسن، البسوط فی فقه الإمامیة، ٨ جلد؛ ج ٣، ص: ٤، المكتبة المرتضوية لإحياء الآثار الجعفریة، تهران-ایران، سوم، ١٣٨٧ هـ.ق؛ فإذا طالبناه بالتفسیر لم یخل من أحد الأمرین إمان یفسرأولا یفسر، فإن لم یفسر قلنا له إن فسرت وإلا جعلناك ناکلا ورددنا الیمین علی المقر له، فیحلف علی ما یدعیه ویلزمك، فإن لم یفسر جعلناه ناکلا وحلف المقر له وثبت له ما یدعیه، وإن نكل عن الیمین قلنا لهما انصرفا.

۷۲. امامی، سید حسن، حقوق مدنی (امامی)، ۶ جلد؛ ج ۶، ص: ۳۶ و ۳۷، انتشارات اسلامیة، تهران - ایران، هق.

۷۳. کاتوزیان، ناصر، اثبات و دلیل اثبات، ج ۱، ص ۲۱۵، نشر میزان، تهران، ایران، چاپ اول، ۱۳۸۰ هـ ش؛ حیدری، عصمت، اقرار مکتوب در امور حقوقی، ص ۹۸، انتشارات جاودانه، جنگل، تهران، ایران، چاپ اول، ۱۳۸۹ هـ ش.

۷۴. شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، تفصیل وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة، ۳۰ جلد؛ ج ۲۶؛ ص ۲۷۱، مؤسسة آل البيت عليهم السلام - قم، چاپ: اول، ۱۴۰۹ ق؛ عن ابن أبي عمير عن حماد عن الحلبي عن أبي عبد الله ع قال: «إذا أقر رجل بولد ثم نفاه لزمه»؛ عن محمد بن الحسن الصفار عن إبراهيم بن هاشم عن إسماعيل بن مرار عن يونس بن عبد الرحمن عن رجل عن أبي بصير قال: «سألت أبا عبد الله ع عن رجل ادعى ولدا امرأة لا يعرف له أب ثم انتفى من ذلك قال ليس له ذلك»؛ عن محمد بن علي بن محبوب عن أحمد بن محمد عن البرقي عن النوفلي عن السكوني عن جعفر عن أبيه عن علي ع قال: «إذا أقر الرجل بالولد ساعة (لم ينف عنه) أبدا».

۷۵. نجفی، صاحب الجواهر، محمد حسن، جواهر الكلام فی شرح شرائع الإسلام، ۴۳ جلد؛ ج ۳۵، ص: ۱۵۴، دار إحياء التراث العربی، بیروت - لبنان، هفتم، هق؛ لا یتثبت الإقرار بنسب الولد الصغير ولو اتنى حتى تكون البنوة ممكنة، ويكون المقربه مجهولا، ولا ينازعه فيه منازع، فهذه قيود ثلاثة لا خلاف في اعتبارها في الإقرار بنسب الولد وإن اختلف التعبير عنها.

۷۶. حائری، سید علی بن محمد طباطبائی، ریاض المسائل (ط - الحديثة)، ۱۶ جلد؛ ج ۱۲، ص: ۱۱۱، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، قم - ایران، اول، ۱۴۱۸ هـ ق؛ ولوزني بامرأة، فأحبها، لم يجز إلحاقه بنفسه وإن تزوج

بها بعد ذلك. وكذا لو أحبل أمة غيره زناً ثم ملكها أو بعضها، وألحقنا الولد به مع الشرط أو مطلقاً. إجماعاً في المقامين على الظاهر، والتفاتاً إلى عدم ثبوت النسب بالزنا، وعدم اقتضاء الفراش إلحاق ما حكم بانتفائه عنه قطعاً.

٧٧. عاملی، شهید ثانی، زین الدین بن علی، الروضة البهية في شرح اللمعة الدمشقية (المحشى - كلانتر)، ١٠ جلد؛ ج ٦، ص: ٤٢٢، كتاب فروشي داوری، قم - ایران، اول، ١٤١٠ هـ ق؛ فلو أقرینوة المعروف نسبه، أو إخوته أو غیرهما بما یغیر ذلك النسب الشرعی، أو أقرینوة من هو أعلى سنامن المقر، أو مساو له، أو أنقص منه بما لم تجر العادة بتولده منه بطل الإقرار، وكذا المنفی عنه شرعاً كولد الزنا وإن كان علی فراشه، وولد اللعان وإن كان الابن یرثه.

٧٨. حلی، محقق، نجم الدین، جعفر بن حسن، شرائع الإسلام في مسائل الحلال والحرام، ٤ جلد؛ ج ٣، ص: ١٢٣، مؤسسه اسماعیلیان، قم - ایران، دوم، ١٤٠٨ هـ ق؛ أو أقرینوة ولد امرأة له و بینهما مسافة لا یمکن الوصول إليها فی مثل عمره وكذا لو كان الطفل معلوم النسب لم یقبل إقراره وكذا لو نازعه منازع فی بنوته لم یقبل إلا بینهة.

٧٩. نجفی، صاحب الجواهر، محمد حسن، جواهر الكلام فی شرح شرائع الإسلام، ٤٣ جلد؛ ج ٣٥، ص: ١٥٦، دار إحياء التراث العربی، بیروت - لبنان، هفتم، هـ ق؛ وكذا لو نازعه منازع فی بنوته لم یقبل أيضاً إلا بینهة أو بالقرعة كما صرح به جماعة، ولعله للإشكال من تعارض الإقرارین، ولفحوى الصحاح المستفیضة الواردة فی وطء الشركاء الأمة المشتركة مع تداعیهم جمیعاً فی ولدها.

٨٠. عاملی، شهید ثانی، زین الدین بن علی، الروضة البهية في شرح اللمعة الدمشقية (المحشى - كلانتر)، ١٠ جلد؛ ج ٦، ص: ٤٢٤، كتابفروشی داوری، قم - ایران، اول، ١٤١٠ هـ؛ والمراد بالولد هنا الولد الصلب فلو أقرببنوة ولد ولد فنانز لا اعتبر التصديق كغيره من الأقارب. نص عليه المصنف وغيره.

٨١. حلی، فخر المحققين، محمد بن حسن بن يوسف، إيضاح الفوائد في شرح مشكلات القواعد، ٤ جلد؛ ج ٢، ص: ٤٦٤، مؤسسه اسماعيليان، قم - ایران، اول، ١٣٨٧ هـ؛ وهل حكم المرأة في إقرارها بالولد حكم الرجل نظر. أقول: ينشأ (من) ان النص ورد في الرجل (ومن) اتحاد طريقتهم ولورود رواية بصيغة المذكر تصلح لشمول المؤنث لو أريد وقد اختلف الأصوليون فقال بعضهم يتناول الإناث مع الإطلاق لتغليب المذكر لو اجتماعا والحق انه لا يتناولهن لان الجمع تكرير الواحد وهو لا يتناول الأنثى.

٨٢. عاملی، شهید ثانی، زین الدین بن علی، الروضة البهية في شرح اللمعة الدمشقية (المحشى - كلانتر)، ١٠ جلد؛ ج ٦، ص: ٤٢٤ و ٤٢٥، كتابفروشی داوری، قم - ایران، اول، ١٤١٠ هـ؛ وأن ذلك مخصوص بدعوى الأب، أما الأم فيعتبر التصديق لها، لورود النص على الرجل فلا يتناول المرأة. واتحاد طريقتهم ممنوع، لإمكان إقامتها البينة على الولادة دونه، لأن ثبوت نسب غير معلوم على خلاف الأصل يقتصر فيه على موضع اليقين.

٨٣. عاملی، شهید ثانی، زین الدین بن علی، الروضة البهية في شرح اللمعة الدمشقية (المحشى - كلانتر)، ١٠ جلد؛ ج ٦، ص: ٤٢٣، كتابفروشی داوری، قم - ایران، اول، ١٤١٠ هـ؛ [يشترط التصديق فيما عدا الولد الصغير والمجنون والميت] ويشترط التصديق أى تصديق المقر له للمقر في دعواه النسب فيما عدا الولد الصغير ذكر اكان ام أنثى، والمجنون كذلك والميت.

۸۴. ماده ۱۲۷۳ ق.م: اقرار به نسب در صورتی صحیح است که اولاً تحقق نسب بر حسب عادت و قانون ممکن باشد؛ ثانیاً کسی که به نسب او اقرار شده، تصدیق کند، مگر در مورد صغیری که اقرار بر فرزندى او شده به شرط آنکه منازعی در بین نباشد.

۸۵. امامی، سید حسن، حقوق مدنی (امامی)، ۶ جلد؛ ج ۶، ص: ۴۵، انتشارات اسلامیة، تهران - ایران، ه.ق.

۸۶. کاتوزیان، ناصر، اثبات و دلیل اثبات، ج ۱، ص ۲۲۹، نشر میزان، تهران، ایران، چاپ اول، ۱۳۸۰ ه.ش؛ مدنی، سید جلال الدین، ادله اثبات دعوی، ص ۶۵، کتابخانه گنج دانش، تهران، ایران، سوم، ۱۳۷۴ ه.ش.

۸۷. مدنی، سید جلال الدین، ادله اثبات دعوی، ص ۶۵، کتابخانه گنج دانش، تهران، ایران، سوم، ۱۳۷۴ ه.ش.

۸۸. کاتوزیان، ناصر، اثبات و دلیل اثبات، ج ۱، ص ۲۲۸، نشر میزان، تهران، ایران، چاپ اول، ۱۳۸۰ ه.ش. ۸۹. امامی، سید حسن، حقوق مدنی (امامی)، ۶ جلد؛ ج ۶، ص: ۴۵-۴۶، انتشارات اسلامیة، تهران - ایران، ه.ق.

۹۰. امامی، سید حسن، حقوق مدنی (امامی)، ۶ جلد؛ ج ۶، ص: ۴۵-۴۷، انتشارات اسلامیة، تهران - ایران، ه.ق.

۹۱. عاملی، شهید ثانی، زین الدین بن علی، مسالك الأفهام إلى تنقيح شرائع الإسلام، ۱۵ جلد؛ ج ۱۱، ص: ۹، مؤسسة المعارف الإسلامية، قم - ایران، اول، ۱۴۱۳ ه.ق؛ الألفاظ الدالة على الإقرار صريحاً منها ما يفيد الإقرار بالدين صريحاً، كقوله: في ذمتي كذا. ومنها ما يفيد ظاهراً، كقوله: على كذا. ومنها ما يفيد الإقرار

بالعين صريحا، كقوله: له في يدي كذا. ومنها ما يفيد ظاهرا، كقوله: عندي كذا. ومنها ما هو صالح لهما، كقوله: لدى.

۹۲. عاملی، کرکی، محقق ثانی، علی بن حسین، جامع المقاصد فی شرح القواعد، ۱۳ جل؛ ج ۹، ص: ۱۸۷، مؤسسه آل البیت علیهم السلام، قم-ایران، دوم، ۱۴۱۴هـ؛ ولا فرق فی ذلك بین كون الإقرار بالعریة، أو بالعجمیة من العربی، أو من العجمی بالعریة بالإجماع، لأن كل واحد منهما لغة كالأخرى یعبر بها عن ما فی الضمیر.

۹۳. بهرامی، بهرام، بایسته های ادله اثبات، ص ۴۸، مؤسسه فرهنگی نگاه بینه، چاپ اول، تهران، ایران، ۱۳۸۷هـ.ش.

۹۴. همان

۹۵. ماده ۱۲۸۳ قانون مدنی: اگر اقرار دارای دو جزء مختلف الاثر باشد که ارتباط تامی بایکدیگر داشته باشند، مثل اینکه مدعی علیه اقرار به اخذ وجه از مدعی نموده و مدعی رد شود، مطابق ماده ۱۳۳۴ اقدام خواهد شد.

۹۶. ماده ۱۳۳۴ قانون مدنی: در مورد ماده ۱۲۸۳ کسی که اقرار کرده است می تواند نسبت به آنچه که مورد ادعای اوست از طرف مقابل تقاضای قسم کند، مگر اینکه مدرک دعوی مدعی سند رسمی یا سندی باشد که اعتبار آن در محکمه محرز شده است.

۹۷. حسینی نژاد، حسینقلی، ادله اثبات دعوی، ص ۵۶، دانش نگار، تهران، ایران، چاپ اول، ۱۳۸۱هـ.ش.

۹۸. کاتوزیان، ناصر، قانون مدنی در نظم کنونی، ص ۷۶۵، نشر میزان، تهران، ایران، چاپ ۱۵، ۱۳۸۶.

٩٩. نساء، آيه ١٣٥.

١٠٠. حائري، سيد كاظم حسيني، القضاء في الفقه الإسلامي، دريك جلد؛ ص: ٧٣٣-٧٣١، مجمع انديشه

اسلامي، قم-ايران، اول، ١٤١٥هـ.ق.

١٠١. آل عمران، آيه ٨١.

١٠٢. توبه، آيه ١٠٢.

١٠٣. اردبيلي، احمد بن محمد، زبد البيان في أحكام القرآن، دريك جلد ص: ٤٦٧، المكتبة الجعفرية

لأحياء الآثار الجعفرية، تهران-ايران، اول، هـ.ق؛ دلالة غير الأخيرة على الإقرار المطلوب غير ظاهرة، نعم

الأخيرة ظاهرة فيه، وما كان ينبغي نقل هذه العقود بهذه الأدلة، ولكن نقلتها اتباعاً، ولإظهار عدم فهم

الدلالة على ما فهمت.

١٠٤. حائري، سيد كاظم حسيني، القضاء في الفقه الإسلامي، دريك جلد؛ ص: ٧٣٣-٧٣١، مجمع انديشه

اسلامي، قم-ايران، اول، ١٤١٥هـ.ق.

١٠٥. نوري، حسين بن محمد تقى، مستدرک الوسائل ومستنبط المسائل، ٢٨ جلد، ج ١٣، ص: ٣٧٠، مؤسسة آل

البيت عليهم السلام-قم، چاپ: اول، ١٤٠٨ق؛ شيخ حر عاملی، محمد بن حسن، تفصيل وسائل الشيعة إلى

تحصيل مسائل الشريعة، ٣٠ جلد؛ ج ٢٣؛ ص ١٨٤، مؤسسة آل البيت عليهم السلام-قم، چاپ: اول، ١٤٠٩

ق؛ ابن أبي جمهور، محمد بن زين الدين، عوالمى اللئالى العزیزية فی الأحادیث الدینیة، ٤ جلد؛ ج ١؛

ص ٢٢٣، دارسید الشهداء للنشر-قم، چاپ: اول، ١٤٠٥ق.

۱۰۶. ابن أبي جمهور، محمد بن زين الدين، عوالي اللئالی العزیزية فی الأحادیث الدینیة، ۴ جلد؛ ج ۴؛ ص ۲۹۹، دارسید الشهداء للنشر-قم، چاپ: اول، ۱۴۰۵ق؛ نوری، حسین بن محمد تقی، مستدرک الوسائل ومستنبط المسائل، ۲۸ جلد؛ ج ۱۶؛ ص ۳۱، مؤسسة آل البيت عليهم السلام-قم، چاپ: اول، ۱۴۰۸ق.
۱۰۷. نجفی، صاحب الجواهر، محمد حسن، جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، ۴۳ جلد؛ ج ۳۵؛ ص ۳، دار إحياء التراث العربی، بیروت-لبنان، هفتم، هق؛ ... وغيرهما هو دال على ذلك أيضا، مضافا إلى النبوی المستفيض أو المتواتر إقرار العقلاء على أنفسهم جائز.
۱۰۸. شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، تفصیل وسائل الشيعة إلى تحصيل مسائل الشريعة، ۳۰ جلد؛ ج ۲۳؛ ص ۱۸۴، مؤسسة آل البيت عليهم السلام-قم، چاپ: اول، ۱۴۰۹ق؛ وروی جماعة من علمائنا فی کتب الاستدلال عن النبي ص أنه قال: إقرار العقلاء على أنفسهم جائز.
۱۰۹. کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق، الکافی (ط- دار الحديث)، ۱۵ جلد؛ ج ۱۴؛ ص ۴۹، دار الحديث-قم، چاپ: اول، ۱۴۲۹ق.
۱۱۰. ابن بابویه، محمد بن علی، من لا یحضره الفقيه، ۴ جلد؛ ج ۴؛ ص ۳۱، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم-قم، چاپ: دوم، ۱۴۱۳ق؛ وروی سعد بن طریف عن الأصبع بن نباتة قال أتى رجل أمير المؤمنين ع فقال يا أمير المؤمنين إني زنت فطهرني فأعرض أمير المؤمنين ع بوجهه عنه ثم قال له اجلس فأقبل علي ع على القوم فقال أعجز أحدكم إذا قارفت هذه السيئة أن يستر علي نفسه كما ستر الله عليه... ثم عاد الرجل إليه فقال له يا أمير المؤمنين إني زنت فطهرني فقال له لو أنك لم تأتني لم نطلبك ولسنا بتأريك إذ لزمك حكم الله عز وجل ثم قال يا معشر الناس إنه يجزي من حصر منكم رجله عمن غاب... و سعد بن طریف از اصبع بن نباته روایت کرده است که مردی نزد امیر مؤمنان علیه السلام آمد و گفت: یا

امیر المؤمنین براستی که من زنا کرده‌ام مرا باجرا حدّ الهی پاک کن، حضرت از وی روی بگردانید، سپس وی را گفت بنشین، پس روی به مردم کرده فرمود: آیا شما عاجزید از اینکه یکی از شما اگر مرتکب عمل ناشایسته‌ای شد بر خود پیوشد همچنان که خداوند از دیگران آن را مستور داشته، آن مرد برخاست و گفت: یا علی من زنا کرده‌ام مرا پاک ساز، حضرت پرسید: چه چیز تو را وادار کرد که این کلام را در این جمع بگوئی؟ گفت: طلب پاک شدن از گناه، حضرت فرمود: چه طهارتی بالاتر از توبه است، سپس روی به یاران کرده مشغول به سخن شد، مرد برخاست و گفت: یا امیر المؤمنین من براستی که زنا کرده‌ام مرا پاک ساز، حضرت فرمود: آیا چیزی از قرآن خوانده‌ای؟ گفت: آری، فرمود: بخوان، مرد شروع کرد و درست خواند، پرسید آیا مبتلا به بیماری یا ناراحتی عصبی هستی که گاهی تو را فرامی‌گیرد، یا به سردردی گرفتاری یا چیزی در بدن تو است، یا در سینه تو اندوهی است و تو را ناراحت ساخته، مرد گفت: یا امیر المؤمنین نه، فرمود: خدایت بخشد برو تا از دیگران سری از وضع تو سؤال شود چنان که از تو آشکارا پرسش شد، و اگر باز نگردی ما نیز با تو کاری نخواهیم داشت، و در باره او از دیگران سؤال شد، گفتند سالم و تندرست است و چیزی که افسان را در مورد او به شك اندازد در او سراغ نداریم، گوید: سپس مرد آمد نزد امام و به او گفت: یا امیر المؤمنین من زنا کردم مرا پاک ساز، حضرت به او فرمود: چنانچه تو نزد ما نمی‌آمدی تو را احضار نمی‌کردیم ولی دست از تو بر نخواهیم داشت همانا جرمت ثابت شد و حکم خداوند بزرگ در باره تو مورد پیدا کرد، سپس فرمود: ای مردم برای رجم این مرد حاضران شما از کسانی که غائبند کفایت می‌کنند.

١١١. شيخ حر عاملي، محمد بن حسن، تفصيل وسائل الشيعة إلى تحصيل مسائل الشريعة، ٣٠ جلد؛ ج ٢٨؛ ص ١٠٣، مؤسسة آل البيت عليهم السلام - قم، چاپ: اول، ١٤٠٩ق؛ «باب ثبوت الزنا بالإقرار أربع مرات لا أقل منها وكيفية الإقرار وجملة من أحكام الحد».

١١٢. اردبيلي، احمد بن محمد، مجمع الفائدة والبرهان في شرح إرشاد الأذهان، ١٤ جلد؛ ج ٩، ص: ٣٨٥، دفتر انتشارات اسلامي وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه قم، قم - ايران، اول، ١٤٠٣ هـ ق؛ واما الذي يدل على اعتباره وحجته على المقر فهو العقل والنقل، كتابا، وسنة، وإجماعا، فإن العاقل، لا يكذب على نفسه بما يضره.

١١٣. حائري، سيد كاظم حسيني، القضاء في الفقه الإسلامي، دريك جلد؛ ص: ٧٣٨، مجمع اندیشه اسلامي، قم - ايران، اول، ١٤١٥ هـ ق؛ ولا شك أن المرتكز عقلا ثيا هو نفوذ لإقرار،... أن هذا الارتكاز ليس قائما على أساس نكتة حديثة، بل النكتة في ذلك عميقة بعمق التاريخ، وبهذا يثبت رسوخ الارتكاز في زمن المعصومين عليهم السلام، فعدم الردع من قبلهم بشكل واضح يضلنا، دليل على الإمضاء.

١١٤. نجفي، صاحب الجواهر، محمد حسن، جواهر الكلام في شرح شرائع الإسلام، ٤٣ جلد؛ ج ٣٥، ص: ٣، دار إحياء التراث العربي، بيروت - لبنان، هفتم، هـ ق؛ والأصل في شرعيته بعد الإجماع من المسلمين أو الضرورة، السنة المقطوع بها من طرق العامة والخاصة التي ستسمع بعضها، بل في الكتاب العزيز ما يدل على اعتباره في الجملة.

١١٥. حلي، علامه، حسن بن يوسف بن مطهر اسدي، تذكرة الفقهاء (ط - المحدثه)، ١٤ جلد؛ ج ١٥، ص: ٢٣٦، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، قم - ايران، اول، هـ ق؛ وأما الإجماع: فقد أجمعت الأمة كافة على صحة الإقرار.

۱۱۶. طوسی، ابوجعفر، محمد بن حسن، المبسوط فی فقه الإمامیة، ۸ جلد؛ ج ۳، ص: ۳، المكتبة المرتضوية لإحياء الآثار الجعفرية، تهران-ایران، سوم، ۱۳۸۷ هـ؛ فأما الإجماع فإنه لا خلاف فی صحة الإقرار ولزوم الحق به وإنما اختلفوا فی تفصیله.

۱۱۷. اردبیلی، احمد بن محمد، مجمع الفائدة والبرهان فی شرح إرشاد الأذهان، ۱۴ جلد؛ ج ۹، ص: ۳۸۵، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم-ایران، اول، ۱۴۰۳ هـ؛ واما الذی يدل على اعتباره وحجیته على المقر فهو العقل والنقل، کتابا، وسنة، وإجماعا، فإن العاقل، لا يكذب على نفسه بما يضره.

۱۱۸. ماده ۲۰۳ قانون آیین دادرسی مدنی: اگر اقرار در دادخواست یا حین مذاکره در دادگاه یا در یکی از لوایحی که به دادگاه تقدیم شده است به عمل آید، اقرار در دادگاه محسوب می شود، در غیر این صورت اقرار در خارج از دادگاه محسوب می شود.

۱۱۹. ماده ۱۲۷۹ قانون مدنی: اقرار شفاهی واقع در خارج از محکمه را در صورتی می توان به شهادت شهود اثبات کرد که اصل دعوا به شهادت شهود قابل اثبات باشد و یا ادله وقراینی بر وقوع اقرار موجود باشد.

۱۲۰. مراغی، سید میر عبد الفتاح بن علی حسینی، العناوین الفقهیة، ۲ جلد؛ ج ۲، ص: ۶۳۹، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم-ایران، اول، ۱۴۱۷ هـ؛ وخامسها: أن الإقرار فی ضرر الغير لا عبرة به لو انفرد واستقل من دون مدخلة ضرر نفسه.

۱۲۱. کاتوزیان، ناصر، اثبات ودلیل اثبات، ج ۱، ص ۲۴۷، نشر میزان، تهران، ایران، چاپ اول، ۱۳۸۰ هـ ش.

۱۲۲. کاتوزیان، ناصر، اثبات ودلیل اثبات، ج ۱، ص ۲۰۲ و ۲۰۶، نشر میزان، تهران، ایران، چاپ اول، ۱۳۸۰ هـ ش.

١٢٣. طوسی، ابو جعفر، محمد بن حسن، المبسوط في فقه الإمامية، ٨ جلد؛ ج ٣، ص: ٢٦، المكتبة المرتضوية لإحياء الآثار الجعفرية، تهران - ايران، سوم، ١٣٨٧ هـ؛ فإن قال: له على درهم فدرهم، فإنه يلزمه درهم واحد بلا خلاف، وفي الثاني خلاف وعندى أنه يلزمه درهمان لأن الفاء من حروف العطف كالواو، وإن أفادت الفاء التعقيب ولا فائدة له هنا.

١٢٤. حلى، علامه، حسن بن يوسف بن مطهر اسدى، قواعد الأحكام في معرفة الحلال والحرام، ٣ جلد؛ ج ٢، ص: ٤٢٦، دفتر انتشارات اسلامي وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه قم، قم - ايران، اول، ١٤١٣ هـ؛ ولو قال: فدرهم لزمه واحد، وتقديره: فدرهم لازم.

١٢٥. نجفى، صاحب الجواهر، محمد حسن، جواهر الكلام في شرح شرائع الإسلام، ٤٣ جلد، ج ٣٥، ص: ٢٣، دار إحياء التراث العربى، بيروت - لبنان، هفتم، هـ؛ ... لكن في قواعد الفاضل احتمال لزوم الاثنين، بل كأنه مال إليه الكركى في جامعه، بل في الإيضاح هو الأصح، لأن «بل» للاستدراك والإنكار والاعتراف، وتوارد هما على محل واحد محال، فتعين التغاير، والإنكار لا يقبل.

١٢٦. طوسی، ابو جعفر، محمد بن حسن، النهاية في مجرد الفقه والفتاوى، دريك جلد؛ ص: ٧٠٣، دار الكتاب العربى، بيروت - لبنان، دوم، ١٤٠٠ هـ؛ ومن أقر على نفسه بحد، ثم جحد، لم يلتفت إلى إنكاره، إلا الترجم. فإنه إذا أقر بما يجب عليه الترجم فيه، ثم جحد قبل إقامته، خلى سبيله.

١٢٧. شيخ حر عاملی، محمد بن حسن، تفصيل وسائل الشيعة إلى تحصيل مسائل الشريعة، ٣٠ جلد؛ ج ٢٨؛ ص ٢٦ و ٢٧، مؤسسة آل البيت عليهم السلام - قم، چاپ: اول، ١٤٠٩ ق؛ وعنه عن أبيه عن ابن أبي عمير عن أبي أيوب عن محمد بن مسلم عن أبي عبد الله ع قال: «من أقر على نفسه بحد أقمته عليه إلا الرجم فإنه إذا أقر على نفسه ثم جحد لم يرجم»؛ محمد بن يعقوب عن محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد عن ابن محبوب عن

أبان عن الحلبي عن أبي عبد الله ع في رجل أقر على نفسه بحد ثم جحد بعد فقال «إذا أقر على نفسه عند الإمام أنه سرق ثم جحد قطعت يده وإن رغم أنفه وإن أقر على نفسه أنه شرب خمرًا أو بفرية فاجلدوه ثمانين جلدًا قلت فإن أقر على نفسه بحد يجب فيه الرجم أكنت راجمه فقال لا ولكن كنت ضاربه الحد». ورواه الشيخ بإسناده عن أحمد بن محمد وإسناده عن الحسين بن سعيد عن ابن أبي عمير عن حماد عن الحلبي عن محمد بن الفضيل عن الكناني عن فضالة عن العلاء عن محمد بن مسلم عن أبي عبد الله ع مثله.

١٢٨. نجفي، صاحب الجواهر، محمد حسن، جواهر الكلام في شرح شرائع الإسلام، ٤٣ جلد؛ ج ٤١، ص: ٥٨١، دار إحياء التراث العربي، بيروت - لبنان، هفتم، هق؛ ولكن لم يسقط بالتوبة ما يتعلق به من حقوق الناس كالقتل والجرح والمال بلا خلاف ولا إشكال، بل لعل التوبة يتوقف صحتها على أداء ذلك كما تقدم الكلام في تحقيقه.

١٢٩. خويي، سيد أبو القاسم موسوي، مباني تكملة المنهاج، ٢ جلد؛ ج ٤١ موسوعة، ص: ٢٢٥، هق؛ أمّا عدم السقوط بعد قيام البينة: فلا شك فيه، وذلك للإطلاقات الدالة على لزوم إجراء الحد وعدم الدليل على سقوطه بالتوبة.

١٣٠. خويي، سيد أبو القاسم موسوي، مباني تكملة المنهاج؛ ج ٤١ موسوعة، ص: ٢٢٦، ٢ جلد، هق؛ وأمّا سقوط الحد إذا تاب قبل قيام البينة: فهو المشهور بين الفقهاء، بل عن كشف اللثام دعوى الاتفاق عليه، فإن تم الإجماع فهو، وإلا فليس عليه دليل.

١٣١. شيخ حر عاملي، محمد بن حسن، تفصيل وسائل الشيعة إلى تحصيل مسائل الشريعة، ٣٠ جلد؛ ج ٢٨؛ ص ٣٦، مؤسسة آل البيت عليهم السلام - قم، چاپ: اول، ١٤٠٩ق؛ محمد بن يعقوب عن علي بن إبراهيم عن أبيه عن ابن محبوب عن عبد الله بن سنان عن أبي عبد الله ع قال: السارق إذا جاء من قبل نفسه تابًا إلى الله

عزو جل (ترد سرقته إلى صاحبها ولا قطع عليه). كليني، محمد بن يعقوب بن اسحاق، الكافي (ط - الإسلامية)، ٨ جلد؛ ج ٧؛ ص ٢٢٠، دار الكتب الإسلامية - تهران، چاپ: چهارم، ١٤٠٧ ق؛ طوسی، محمد بن الحسن، تهذيب الأحكام (تحقيق خراسان)، ١٠ جلد؛ ج ١٠؛ ص ١٢٢، دار الكتب الإسلامية - تهران، چاپ: چهارم، ١٤٠٧ ق؛ عن عبدالله بن سنان عن أبي عبدالله ع قال: السارق إذا جاء من قبل نفسه تاباً إلى الله ورد سرقته على صاحبها فلا قطع عليه.

١٣٢. شيخ حر عاملی، محمد بن حسن، تفصيل وسائل الشيعة إلى تحصيل مسائل الشريعة، ٣٠ جلد؛ ج ٢٨؛ ص ٤١، مؤسسة آل البيت عليهم السلام - قم، چاپ: اول، ١٤٠٩ ق؛ محمد بن الحسن بإسناده عن محمد بن أحمد بن يحيى عن أبي عبدالله البرقي عن بعض أصحابه عن بعض الصادقين ع قال: جاء رجل إلى أمير المؤمنين ع فأقر بالسرقة فقال له أقرأ شيئاً من القرآن - قال نعم سورة البقرة - قال قد وهبت يدك لسورة البقرة - قال فقال الأشعث أتعطل حدامن حدود الله فقال وما يدريك ما هذا إذا قامت البينة فليس للإمام أن يعفو وإذا أقر الرجل على نفسه فذاك إلى الإمام إن شاء عفا وإن شاء قطع. ورواه الصدوق بإسناده إلى قضايا أمير المؤمنين ع وبإسناده عن الحسين بن سعيد عن محمد بن يحيى عن طلحة بن زيد عن جعفر بن محمد ع نحوه.

١٣٣. حائري، سيد علي بن محمد طباطبائي، رياض المسائل (ط - المدينة)، ١٦ جلد؛ ج ١٥؛ ص ٤٥٩، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، قم - ايران، اول، ١٤١٨ هـ ق؛ وأخصية المورد مدفوع بعموم الجواب، مع عدم قائل بالفرق بين الأصحاب. مع ورود نص آخر باللواط متضمناً للحكم أيضاً على العموم من حيث التعليل، وهو المروى عن تحف العقول، عن أبي الحسن الثالث (عليه السلام)، في حديث، قال: «وأما الرجل الذي اعترف باللواط فإنه لم تقم عليه البينة، وإنما تطوع بالإقرار عن نفسه، وإذا كان للإمام الذي من الله تعالى

أن يعاقب عن الله سبحانه كان له أن يمن عن الله تعالى؛ أما سمعت قول الله تعالى هذا عطاؤنا فامنن أو أمسك
بغير حساب.

١٣٤. شاهرودي، سيد محمود هاشمي، قراءات فقهية معاصرة، دو جلد؛ ج ١، ص: ٢٥٠، مؤسسه دائرة المعارف
فقه اسلامي بر مذهب اهل بيت عليهم السلام، قم- ايران، اول، ١٤٢٣ هـ؛ الجهة الثالثة: إن المشهور قيدوا
عفو الحاكم في موارد ثبوت الجرم بالإقرار بما إذا تاب أيضاً، فمضى لم يثبت لم يجز العفو.

١٣٥. حائري، سيد علي بن محمد طباطبائي، رياض المسائل (ط - الحديثة)، ١٦ جلد؛ ج ١٥، ص: ٤٥٩، مؤسسه
آل البيت عليهم السلام، قم- ايران، اول، ١٤١٨ هـ؛ نعم، ليس في شيء منها اعتبار التوبة، كما هو ظاهر
الجماعة ولعل اتفاقهم عليه كافٍ في تقييدها بها.

١٣٦. خويي، سيد ابو القاسم موسوي، مباني تكملة المنهاج، ٢ جلد؛ ج ١، موسوعة، ص: ٢١٥-٢١٧، هـ؛
(مسألة ١٤٠): لو أقرب ما يوجب الحد من رجم أو جلد كان للإمام (عليه السلام) العفو وعدم إقامة الحد عليه، و
قيد المشهور بما إذا تاب المقر، ودليله غير ظاهر. وذلك لأنه إن تم إجماع فهو، ولكنه غير تام، ومقتضى
إطلاق ما دل على جواز عفو الإمام عدم الفرق بين توبة المقر وعدمها.

١٣٧. شاهرودي، سيد محمود هاشمي، قراءات فقهية معاصرة، دو جلد؛ ج ١، ص: ٢٥٥، مؤسسه دائرة
المعارف فقه اسلامي بر مذهب اهل بيت عليهم السلام، قم- ايران، اول، ١٤٢٣ هـ؛ وعندئذ يضح أن
يقال: إن الناظر في مجموع الروايات قد يستفيد منها أن موارد الإقرار من قبل المجرم نفسه؛ حيث يترصد فيها
حالة التوبة منه عادة بقرينة مجيئه بنفسه وتطوعه بالإقرار، وهي مرتبة من التوبة، فجعل تشخيص ذلك إلى
الحاكم، فإن رأى منه الصلاح والندم والمصلحة في إعطائه فرصة أخرى كان له أن يعفو، وإلا أجرى عليه
الحد ولم يعطل حداً من حدود الله.

١٣٨. نجفى، صاحب الجواهر، محمد حسن، جواهر الكلام فى شرح شرائع الإسلام، ٤٣ جلد؛ ج ٣٥، ص: ١٢٢، دار إحياء التراث العربى، بيروت - لبنان، هفتم، هق؛ ونحو ذلك فى الصحة لو أقر لمقبرة أو مسجد أو مشهد من مشاهد الأئمة عليهم السلام أو مشعر من مشاعر الله أو نحو ذلك مع الإسناد إلى سبب صحيح من الوقف ونحوه إجماعاً كما عن الإيضاح، ووجهها واحداً كما عن جامع المقاصد، بل لعلها كذلك مع الإطلاق المنصرف عرفاً إلى السبب الصحيح وإن توقف فيه بعضهم، نعم لو أسند إلى سبب باطل ففيه البحث السابق.

١٣٩. جعفرى لنكرودى، جعفر، دانشنامه حقوقى، ج ١، ص ٥٧٨، به نقل از كاتوزيان.

١٤٠. كاتوزيان، ناصر، اثبات ودليل اثبات، ج ١، ص ٢١١، نشر ميزان، تهران، ايران، چاپ اول، ١٣٨٠ هـ ش.

١٤١. امامى، سيد حسن، حقوق مدنى (امامى)، ٦ جلد؛ ج ٦، ص: ٣٣، انتشارات اسلامية، تهران - ايران، هـ ق.

١٤٢. مدنى، سيد جلال الدين، ادله اثبات دعوى، ص ٦٠، كتابخانه گنج دانش، تهران، ايران، سوم، ١٣٧٤ هـ ش.

١٤٣. عاملى، شهيد اول، محمد بن مكى، الدروس الشرعية فى فقه الإمامية، ٣ جلد؛ ج ٣، ص: ١٣٢، دفتر انتشارات اسلامى وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه قم، قم - ايران، دوم، ١٤١٧ هـ ق؛ ولا يعتبر فى المقر له الحياة، فلو أقر لميت وأطلق أو ذكر سبباً ممكناً كالمعاملة والجناية فى حال الحياة صح، ويكون المقر به تركة يقضى منها الكفن ثم الدين ثم الوصية ثم الميراث، وإن ذكر سبباً محالاً كالمعاملة بعد الموت فهو كتعقيب الإقرار بالمنافى، وإن ذكر الجناية عليه بعد الموت فالأقرب السماع، ويصرف أرشها فى وجوه البر.

١٤٤. عاملی، شهید اول، محمد بن مکی، الدروس الشرعية في فقه الإمامية، ٣ جلد؛ ج ٣، ص: ١٣٢، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم-ایران، دوم، ١٤١٧ هـ؛ ولا يعتبر في المقر له الحياة، فلو أقرليت وأطلق أو ذكر سبباً ممكناً للمعاملة والجناية في حال الحياة صح.

کتابنامه

قرآن کریم

١. ایضاح الفوائد، محمد بن الحسن بن یوسف بن المطهر الحلی، فخر المحققین، ط، مؤسسة كوشانپور و اسماعیلیان، طهران، سنة ١٣٨٨.
٢. تحرير الاحكام، الحسن بن یوسف بن المطهر، العلامة الحلی، ط، مؤسسة النشر الاسلامی، قم، سنة ١٤١٦.
٣. تذكرة الفقهاء، الحسن بن المطهر العلامة الحلی، مؤسسه آل البيت لأحياء التراث، قم، سنة ١٤١٤.
٤. تكملة المنهاج الصالحين، السيد أبو القاسم الموسوي الخوئي، ط، مدينة العلم، قم، سنة ١٤١٠.
٥. جامع المقاصد، علي بن الحسين بن عبد العالي الكركي للمحقق الثاني، ط، مؤسسة آل البيت، لأحياء التراث قم، سنة، ١٤٠٨.
٦. جواهر الكلام، محمد حسن النجفي، ط، احياء التراث، بيروت، ودار الكتب الاسلاميه، طهران.
٧. الدائر، محمد بن منصور بن احمد بن ادريس الحلي، ط، مؤسسة الانشر الاسلامی، قم، سنة ١٤١٧.

٨. الدروس الشرعية، محمد بن مكي العاملي، الشهيد الاول، ط، مؤسسة النشر الاسلامي، قم، سنة

١٤١٤.

٩. الروضة البهيّة، زين الدين بن علي العاملي، الشهيد اثناني، ط، مكتبة الداوري.

١٠. رياض المسائل، السيد علي الطباطبائي، ط، مؤسسة النشر الاسلامي، قم، سنة ١٤١٢.

١١. زبد البيان احمد بن محمد المقدس الاردبيلي، ط، انتشارات مؤمنين، قم، سنته ١٤٢١هـ.

١٢. سنن الترمذي، محمد بن عيسى بن سوره، ط، دار الاحياء التراث العربي.

١٣. شرايع الاسلام، نجم الدين جعفر بن الحسن المحقق الحلي، ط، الآداب، النجف الاشرف، سنة ١٣٨٩.

١٤. عناوين الفقيهيه، السيد مير عبد الفتاح الحسيني المراغي، مؤسسه النشر الاسلامي، قم، سنته ١٤١٤.

١٥. عوالي اللثالي، محمد بن علي بن ابراهيم الاحسائي ابن ابي جمهور، ط، مطبعة سيد الشهداء، قم، سنة

١٤٠٣.

١٦. غنية النزوع، السيد حمزة بن علي زهرة الحلي، ط، مؤسسه الامام الصادق (ع)، قم، سنة ١٤١٧.

١٧. قرائات فقيهيه معاصره، السيد محمود الهاشمي الشاهرودي، ط، مؤسسه دائرة المعارف الفقه الاسلامي،

قم، سنة ١٤٢٣.

١٨. القضاء في الفقه الاسلامي، السيد كاظم الحائري، ط، مجمع الفكر الاسلامي، قم سنة ١٤١٥هـ.

١٩. قواعد الاحكام، الحسن بن يوسف بن المطهر، العلامة الحلي، ط، مؤسسة النشر الاسلامي، سنة

١٤١٣.

٢٠. المبسوط، محمد بن الحسن الطوسي، ط، مؤسسه النشر الاسلامي، قم، سنة ١٤٢٨.

٢١. مجمع الفائقة والبرهان، احمد بن محمد المقدس الاردبيلي، ط، مؤسسه النشر الاسلامي، قم، سنة ١٤٠٥

هـ

٢٢. مسالك الافهام، زين الدين بن علي العاملي الشهيد الثاني، ط، مؤسسة المعارف الاسلامي، قم، سنة

١٤١٤.

٢٣. مستدرک الوسائل، الميرزا حسين النوري الطبرسي، ط، مؤسسه آل البيت (ع)، لاحياء التراث قم

سنة ١٤٠٧هـ.

٢٤. مفتاح الكرامه، السيد محمد جواد الحسيني العالم، ط، مؤسسة آل البيت لاحياء التراث، قم، حجريّه.

٢٥. مذهب، عبد العزيز بن البراج الطرابلسي، ط، مؤسسة النشر الاسلامي، قم، سنة ١٤١٨.

٢٦. النهاية، محمد بن الحسن الطوسي، ط، قدس محمدی، قم، دار الكتب العربي، بيروت، سنة ١٤٠٠.

٢٧. وسایل الشيعه، محمد بن الحسن المحر العاملي، ط، مؤسسه آل البيت (ع)، لاحياء التراث، قم سنة ١٤١٠

هـ